

آر ۱۳۸۴ - نوامبر ۲۰۰۵

Mahane

سر دبیر: فاتح شیخ دستیار: عبدالله شریفی



کدام جنبش کارگری؟ اعتراضات کارگری - مصاف ها و چشم انداز آن کوروش مدرسی

این متن پیاده و تنظیم شده
مصاحبه تلویزیون پرتو با
کوروش مدرسی است که در
تاریخ سیزدهم آبان ۱۳۸۴،
چهارم نوامبر سال ۲۰۰۵
پخش شده است.

دلمه، دیگر به یکی از
مشخصه های اصلی جامعه
ایران تبدیل شده است. در
ارزیابی از آن، آنچه بیشتر
شنیده میشود اینست که این
اعتراضات هنوز پراکنده و
دفاعی هستند و نسخه های قابل
پیشبینی مبنی بر ایجاد تشکلهای
مستقل و شعارهای سراسری
در مقابل آن قرار داده میشود.

مصطفی اسدپور: اعتراضات
کارگری از نظر وسعت و

اجازه بدهید از تصویر کلی تر
و ارزیابی عمومی شما در این
زمینه آغاز کنیم.
کوروش مدرسی: گسترش
فلاکت یک خطر جدی است.
این بحثی است که قبلا ما داشتیم
و واقعیتی است که امروز همه
دارند از نزدیک تجربه میکنند.
تحت حاکمیت این رژیم همواره
وضعیت طبقه ←

مطالب دیگر این شماره

نازائی سندیکالیسم در ایران محمود قزوینی

مبارزه معلمان در ایران موانع و مصافهای اصلی نسان نودینیان

اوضاع عراق و وظایف کمونیستها ایرج فرزاد

اعتراضات اجتماعی در کردستان عراق، نگاهی مجدد عبدالله شریفی

مجرم اصلی در لباس مدعی العموم، پیرامون نمایش محاکمه صدام سعید کرامت

معنای فدرالیسم در عراق تقسیم قدرت و ثروت جامعه میان رهبران قومی و مذهبی است مصاحبه با ینار محمد

فرانسه: عصیان، شورش، قیام! امان کفا

در دفاع از امامها در سوئد، جر زدن جایز نیست! مصطفی اسدپور

Komonist نشریه انگلیسی حزب حکمتیست، منتشر شد!

منتخب آثار منصور حکمت به زبان عربی توسط حزب کمونیست کارگری عراق منتشر شد!

ضمیمه ماهانه ۳ منتشر شد!

مطالب ضمیمه ماهانه ۳

متن پیاده شده سمینار هفتگی کمونیست با آذر مدرسی و فاتح شیخ

فدرالیسم؛ نسخه عراقیزه کردن ایران (رحمان حسین زاده)

نقشه ای شناخته شده برای ایران: موردی دیگر برای یک جنگ داخلی (سعید کرامت)

تماس با ماهانه:

co.mahane@gmail.com
fateh_sh@yahoo.com

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کارگر بد بوده است، و این وضعیت به مراتب بدتر خواهد شد. گذشته از اقداماتی نظیر تریق موقت مقداری پول نفت، دادن بعضی طلبهای عقب افتاده و آرام کردن این و آن بخش کارگران، اما حتی در کوتاه مدت چشم اندازی برای بهبود وضعیت زندگی کارگران و بطور کلی مردم زحمتکش وجود ندارد. نه تنها چشم انداز بیرون آمدن از این وضعیت نیست بلکه گسترش فلاکت یک واقعیت جمهوری اسلامی است. بیکاری، گرانی، سطح پائین معیشت و در نهایت گرسنگی اجزای آن را شکل میدهند. این شتری است که جلوی در خانه همه کارگران و مردم زحمتکشی که از قبل کار خود زندگی میکنند خوابیده است. سوال اینست که چه باید کرد؟

جواب این سوال را در عرصه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و بویژه از طریق کارهایی که کارگران این یا آن کارخانه از دستشان ساخته است نمیتوان پیدا کرد. پاسخ به این چه باید کرد در عرصه سیاست و در به میدان کشیدن نیروی تعیین کننده طبقه کارگر است. نقطه ضعف توده طبقه کارگر هم درست در همینست. نه مبارزه خود را در چارچوب مبارزه سیاسی جاری در جامعه مبینند و نه نیروی تعیین کننده طبقه خود را به میدان جنگ با بورژوازی میکشند. نیرویش را برای این مصاف مرگ و زندگی به میدان نمیآورد.

این وضعیت از یک طرف محصول پراکندگی درونی طبقه است و از طرف دیگر توسط یک جنبش و یک سنت دامن زده میشود. متأسفانه کمونیستها هم که قرار است "آگاهی را به درون طبقه ببرند" خود بیش از همه در دام این سنت گرفتارند.

ببینید، وقتی میگویند جنبش کارگری پراکنده است و میپرسند جنبش کارگری چه باید بکند؟ باید پرسید دقیقاً جنبش کارگری کدام است؟ آیا منظور تنها مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است؟ این جنبش، مبارزه و افق امکانات و برد محدودی دارد ولی اگر کل جنبش کارگری، به عنوان جنبش اجتماعی و مبارزاتی یک طبقه مورد نظر است که تحزب و مبارزه سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را هم در آن باید گذاشت، آن وقت این جنبش و این افق امکانات و برد دیگری دارد.

در سنت جاری، چه در طبقه کارگر و چه در جریانات چپ، وقتی از جنبش کارگری بحث به میان میآید، مراد مبارزه و اعتراض اقتصادی طبقه کارگر است. بطور عادی وقتی از

جنبش کارگری حرف میزنیم منظورمان مبارزه طبقه کارگر برای دستمزد، ساعت کار و در وقتی مبارزه برای بهبود شرایط فروش نیروی کار است. این مبارزه یک بخش از واقعیت وجودی طبقه کارگر است. اما در عین حال این مبارزه محدود و پراکنده است که در آن هنوز وجود مناسبات سرمایه داری مفروض است. به اوضاع طبقه کارگر در اروپا نگاه کنید. اینجا که درست کردن اتحادیه آزاد است و سندیکا و اتحادیه ها همه وجود دارند. اما اینها هم از دفاع موثری از طبقه کارگر عاجزند. فقط اختناق نیست که ما را به این وضع کشانده است.

اگر دقت کنیم متوجه میشویم که این تعریف از جنبش کارگری، و این تصور، میراث دوران پیدایش طبقه کارگر مدرن است. دورانی که هنوز طبقه کارگر و جنبش کارگری وجود خود و سرمایه دار را قانون طبیعی جامعه میدانست. در نتیجه خود را، مطابق منطق روزمره زندگی کارگر، اساساً در عرصه رویارویی اقتصادی با بورژوازی، برای بهبود شرایط فروش نیروی کار، روبرو میدید. در این بینش طبقه کارگر یک صنف است. مثل سایر اصناف. یک صنف مثلاً نخود یا پارچه

تئوریزه میشود و این جنبش سندیکالیستی است. جنبش سندیکالیستی، تنها جنبش درست کردن سندیکا و اتحادیه برای دفاع از معیشت کارگر نیست. این هم هست، اما، بعلاوه جنبش محبوس کردن دامنه مبارزه کارگر علیه سرمایه دار هم هست.

وقتی جنبشی تمام هم خود را بر این مبنا قرار میدهد که جنبش کارگری را تنها مبارزه اقتصادی تعریف کند، وقتی جنبشی نه تنها رابطه زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر را با مبارزه سیاسی و با مالکیت خصوصی بورژوازی نشان نمیدهد که هیچ، کارگر را به اصناف و بخشهای مختلف تقسیم میکند و برای هر صنف و رشته ای یک اتحادیه درست میکند، دارد مبارزه طبقه کارگر را در چارچوب نظام سرمایه داری محبوس میکند. معلوم است که در مقابل بورژوازی هر نوع سازمان و تشکلی را که میتوان باید بوجود آورد؛ اینها سنگرهای دفاع از زندگی روزمره کارگر هستند. اما کارگر باید بداند که چکار میکند و کجا میرود. این تعریف جنبش کارگری مسالوی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، این طبقه را از حضور در میدانهای اصلی مبارزه در جامعه، یعنی مبارزه سیاسی باز میدارد و این طبقه را

از من میپرسید راه چاره کدام است، پاسخ من اینست که باید برای انداختن جمهوری اسلامی متشکل شد. به کارگر هم باید همین را گفت. کارگر که کودک و کودن و بیچاره نیست که بر محنتش اشک ریخت و در وصفش انشا نوشت. این کار اتلکهای رمانتیک بورژوازی است.

از به میدان آوردن نیروی تعیین کننده اش در تقابل با بورژوازی محروم میکند. مهم نیست که من و شما در تجرید چه قدر در وصف سوسیالیسم حرف بزنیم و به آن قسم بخوریم. مهم این است که مبارزه امروز و هر روزه طبقه و جامعه را چگونه به این تلاش برای تحقق سوسیالیسم گره میزنیم و این گره در عرصه سیاسی و اجتماعی زده میشود.

این تصور از جنبش کارگری را سندیکالیسم به داده عمومی جامعه تبدیل کرده است. این تمایز در جوامعی که جنبش سندیکالیستی رشد کرده و سابقه پابرجائی دارد روشن تر است. مثلاً در بریتانیا وقتی از جنبش کارگری صحبت کنید (labour movement) همه میدانند که دارید اساساً از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و از جنبش اتحادیه ای حرف میزنید و نه مثلاً از

حزب کمونیست بریتانیا. وقتی هم پای سیاست به میان کشیده شود تازه هنوز پای تحزب سیاسی همین سنت سندیکالیستی یعنی حزب کارگر به میان میآید. با جدائی کمونیسم از طبقه کارگر، بویژه بعد از شکست انقلاب روسیه، با دست بالا پیدا کردن بینش چپ رادیکال غیراجتماعی، سوسیال دمکرات و کمونیسم روسی و چینی و غیره این تعریف سندیکالیستی به داده کمونیستها هم تبدیل شد.

کارگر چاره ای ندارد جز اینکه از زندگی روزمره خود و خانواده اش در مقابل تعرض دائم بورژوازی دفاع کند و دست به این مبارزه بزند. طبقه کارگر باید از معیشت خود دفاع کند و برای این کار ناچار است تشکلهای مختلف، از قبیل سندیکا، اتحادیه، مجامع عمومی و غیره را ایجاد کند. درست به همین دلیل هم سرمایه داری و دولت سرمایه داری میکوشد مانع از این امر شود. در نتیجه سازماندهی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک جزء اساسی جنبش کارگری است و برای ما کمونیستها هم یک پایه اساسی هویتمان است. این دفاع از زندگی روزمره انسانهاست. بعلاوه مبارزه اقتصادی مدرسه و مجرای است که طبقه کارگر قدرت خود را تجربه میکند، یاد میگیرد که باید متحد شود.

کارگر زندگی کارگری را بر متن این صفتبندی اولیه تجربه میکند. اما همین است. ای کاش طبقه کارگر به این "مدرسه" احتیاج نداشت. کاش طبقه کارگر مستقیماً میدانست که یک طبقه است و باید برای کل جامعه نسخه بیچند و سرنوشتش در میدان سیاست تعیین میشود. آنوقت اختناق بورژوازی بسیار کم برد و کوتاه مدت بود. اما این عدم بلوغ طبقاتی که خود را به صورت پراکندگی و ضعف در مبارزه روزمره نشان میدهد، کل هویت این خط "جنبش کارگری مسالوی مبارزه اقتصادی" است.

تعریف "جنبش کارگری مسالوی مبارزه اقتصادی" به این نتیجه گیری منجر میشود که گویا کارگر میتواند تنها در قالب یک مبارزه اقتصادی از این وضع نجات پیدا کند. جستجو برای راه حل به یک بعد از مبارزه کارگر محدود میشود. مبارزه سیاسی دیگر شامل جنبش کارگری نمیشود! در ادامه همین "بدهمی" است که خیلی از کارگران تحزب کمونیستی و آنچه در دنیای سیاست و جامعه در حال اتفاق است را جزء جنبش کارگری یا مسائل آن نمیبینند. برای خیلیها، مبارزه اقتصادی کارگری و نمایندگی شدن کارگر در این

عرصه تمام مساله است. در این سنت، البته در شکل عقیمانده و تکامل نیافته جهان سومی آن، رهبر کارگری تنها رهبر اعتراض اقتصادی طبقه کارگر، آنهم در سطح محلی معنی میشود، نیروی کارگر نیروی است که به این اعتبار بیرون کشیده میشود. این افق ابزار جدا نگاهداشتن کارگر از کمونیسم و کمونیسم از کارگر است.

در نتیجه آن بخش از خود جنبش که معطوف به مبارزه سیاسی است یا مورد توجه قرار نمیگیرد و یا در زندگی روزمره طبقه کارگر حضور ندارد. مبارزه سیاسی و تحزب سیاسی، بخصوص تحزب کمونیستی، از لیست فاکتورهای تعیین کننده در سرانجام مبارزه روزانه طبقه کارگر غیب میزند. جنبش کارگری در سنت کمونیسم مارکس، در تمایز از همه انواع کمونیسمها و سوسیالیسمهای دیگر، یک جنبش اجتماعی است که سر اجتماعی و سیاسی دارد. و این یکپارچگی در تحلیل نهائی یا امری مربوط به آینده نیست. در هر لحظه و هر مقطع مبارزه کارگری صادق است. مانیفست کمونیست دارد همین را اعلام میکند. اگر تعریف ما از کارگر یک طبقه با جنبش، افق، سنت و ارزشهای این طبقه باشد، دیگر وقتی از جنبش کارگری حرف میزنید از کل این جنبش و تأثیرات جنبه ها و بخشهای مختلف آن بر هم باید صحبت کنید.

به این بحث باید در جای دیگری مفصل تر پرداخت. اما اشاره به آن لازم بود چون وقتی در مورد راه حل میپرسید. پاسخ من این است که با مبارزه اقتصادی آنهم هر کارخانه و بخش کارگری برای خودش، نمیشود امروز دفاع موفقی از معیشت طبقه کارگر کرد.

جامعه دستخوش یک بحران سیاسی و خطر گسترش فلاکت اقتصادی است. بورژوازی در کار دست بست کردن قدرت سیاسی در جامعه و رقم زدن زندگی چندین نسل مردم است. بعلاوه امروز خطری به همان اندازه فلاکت اقتصادی در کمین طبقه کارگر و همه مردم ایران نشسته است. خطر از هم پاشاندن شیرازه جامعه توسط دارودسته های قومی، مذهبی و گانگسترهای سیاسی در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی یا بعد از آن است. میپرسید طبقه کارگر چه باید بکند، پاسخ من اینست که طبقه کارگر باید فکری بحال این وضع بکند. این سناریو اگر شانس تحقق پیدا بکند، از دستمزد که هیچ از خود ما، از کودکانمان و از خانواده مان هم خبری نخواهد ماند.

در این متن دیگر دامنه عمل مبارزه

اقتصادی پرکنده در یک اقتصاد ورشکسته به جای دوری نمیرسد. امروز روزی است که کارگر باید بعنوان یک طبقه، و نه یک صنف، خود و جامعه را نگاه کند، از دید کمونیسم مارکس و کمونیسم طبقه کارگر جامعه را نگاه کند. و در این ابعاد وارد میدان مبارزه شود. باید در کار سرنگون کردن قدرت بورژوازی و سر کار آوردن حکومت خود باشد. راه حل دیگری وجود ندارد. هر درجه تلاش در این زمینه مستقیماً در افزایش سریع و بلاواسطه قابلیت طبقه کارگر در مبارزه اقتصادی هم منعکس میشود.

چرا دانشجو سیاست و اهمیت آزادی سیاسی را میفهمد اما ظاهراً کارگر نه؟ آیا کارگر عقل ندارد که از همین سر سراغ بهبود وضعیت خود و جامعه برود؟ یا شاید آزادی سیاسی و این مقولات به کارگر مربوط نیست؟ آیا مساله زن به طبقه کارگر مربوط نیست؟ چرا؟ مگر نصف این طبقه را زنان تشکیل نمیدهند؟ واقعیت این است که یک سنت عقیمانده است که دارد همین را به کارگر تحویل میدهد. در این شرایط ما هم مجبوریم که از مبارزه اقتصادی برای توسعه تخم اتحاد استفاده کنیم و به قول لنین کارگر را در تجربه روزمره زندگی خود به اهمیت تشکل و مبارزه سیاسی برسانیم. اما این یک فضیلت نیست. یک نقطه ضعف است.

ایکاش میشد مستقیماً رو به کارگر از اوضاع حاد سیاسی، مقاصد امریکا، بمب اتمی رژیم، تحرکات جریانات قومپرست حول فدرالیسم، خطر عراقیزه شدن و و شروع کرد و هرگونه تحرک را از همین سر گرفت. و همینجا گفت که تنها راه نجات معاشمان هم همین راه است. اوضاع را باید دریافت. ایکاش طبقه کارگر به مدرسه مبارزه اقتصادی برای ترک ضرورت متحد شدن نیازی نمیداشت. ایکاش طبقه کارگر میتوانست بدور از نفوذ عقاید جریاناتی که جنبش کارگر را در مبارزات اقتصادی به زنجیر میکشند، به میدان بیاید. ایکاش طبقه کارگر به دوروبر خود نگاه میکرد و سراسر سرخا رژیم میرفت و برای سرنگون کردن آن به میدان میآمد. گفتیم مبارزه اقتصادی اجبار روز است. اما این مبارزه را میتوان در چارچوب جنبش سندیکالیستی انجام داد و میتوان آن را در سنت کمونیستی انجام داد. ما حاصل این دو تماماً متفاوت است. مثل آزادیهای سیاسی. مردم برای آزادی سیاسی مبارزه میکنند اما میتوانند این مبارزه را در چارچوب دو خرداد انجام دهند یا در چارچوب جنبش کمونیستی. دو خرداد

وجود جمهوری اسلامی را مفروض میگیرد. سندیکالیسم هم وجود سرمایه داری را مفروض میگیرد. وقتی دو خردادی از مبارزه سیاسی حرف میزند مرادش مبارزه دو خردادیه است و وقتی از زندانی سیاسی حرف میزند منظورش زندانیان همان جنبش یعنی دو خردادیه است. در افق سندیکالیستی هم همین است. وقتی از جنبش کارگری حرف میزنند منظورشان مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است و وقتی از رهبران کارگری حرف میزنند منظور رهبران اعتراض اقتصادی طبقه کارگر است و بس. اگر در هر اتحادیه یا گروه چپی را بزنی با این تعریف روبرو میشوید.

به هر حال نکته من این است که در محدوده مبارزه اقتصادی نمیشود جلوی این وضعیت ایستاد. باید جنبش کارگری در معنی طبقاتی و اجتماعی آن را نگاه کنید تا راه برونفت را بیابید. طبقه کارگر مجبور است مبارزه اقتصادی کند، مجبور است سندیکا و شورا درست کند. اما کارگری که فکر میکند فقط از کانال مبارزه اقتصادی و اتحادیه اش، بخصوص در این شرایط، میتوان از خود و معیشتش دفاع کند، دارد اشتباه میکند.

ما باید میان سندیکا و سندیکالیسم تفاوت بگذاریم. سندیکالیسم به معنای ممانعت کارگران از دخالت بعنوان یک طبقه، در سیاست است. سندیکا یکی از جاهائی است که کارگر در آن از زندگی خود دفاع میکند. اما سندیکالیسم دنیایش همین است، مبارزه اقتصادی کارگر را جنبش کارگری خطاب میکند، و در نتیجه در مبارزه روزمره، طبقه کارگر را از دیدن ابزارهای پیروزی خود دست بردن به این ابزارها باز میدارد.

این افق و سنت، جنبش و اعتراض کارگر را از من و شمائی که پرچم آزادی بشریت و پرچم رهایی طبقه کارگر و پرچم انقلاب سوسیالیستی را بلند کرده ایم، جدا نگاه میدارد. تلاش میکند در غیاب جنبشی به این عظمت پیروزی کارگر و "جنبش کارگری" را تعریف کند.

من در پاسخ سوال باز هم میگویم: رفقای کارگر، ما راه چاره دیگری نداریم جز اینکه متحد شویم و جمهوری اسلامی را بیاندازیم! اگر کارگران نساجی فکر میکنند با نیروی خود و در مبارزه برای اضافه دستمزد شانس پیروزی دارند سخت در اشتباهند. یک دلیل ساده اش این است که نساجی ها بطور کلی دارند ورشکست میشوند و از دور خارج میشوند. حتی برای دفاع از

معیشت باید به جنبش کارگران (همه کارگران چه شاغل و چه بیکار) علیه بیکاری با خواست بیمه بیکاری همگانی پیوست و برای این کار کل نیروی طبقه مان و بخصوص بخشهای کلیدی را بیرون کشید. البته که باید علیه اخراج مبارزه کرد. اما اگر این مبارزه را در متن جنبش کارگری به معنی کمونیستی آن نگاه نکنیم کلاه همگی ما را باد با خود برده است! همه یک جا با هم ببخت خواهند شد!

از من میپرسید راه چاره کدام است، پاسخ من اینست که باید برای انداختن جمهوری اسلامی متشکل شد. به کارگر هم باید همین را گفت. کارگر که کودک و کون و بیچاره نیست که بر محتشک لشک ریخت و در وصفش انشا نوشت. این کار انتلکهای رمانتیک بورژوازی است. واضح است که کارگر از ببختی خود نگران است. توصیف بدی و مشقات گرسنگی برای انسان گرسنه نشان از شکم سیر دارد.

طبقه کارگر را جمهوری اسلامی نیست که شکست میدهد. بیرون نیامدن نیروی تعیین کننده این طبقه در جنگ است که باعث این شکست است. ببینید، جنبش ما در یک جنگ با بورژوازی درگیر است. در کارخانه درگیر است، در سطح عمومی جامعه درگیر است و بویژه در سیاست درگیر است. لشکر ما، لشکر طبقه کارگر در این جنگ شرکت نمیکند. مثل این است که در یک جنگ بغلت غیبت رانندگان تاکت نیروی زرهی شما شرکت نکند و بخواید تنها با تپاچه در مقابل یک ارتش تانندان مسلح از خود دفاع کنید. شکست میخورید. نلسوزی برای شکست خورندگان تری را دوا نمیکند. مثل روضه خوانی میشود. میان ما تفرقه انداخته اند و بخش تعیین کننده طبقه ما را از میدان بیرون نگاه داشته اند و دارند بخش ضعیف تر طبقه را میکوبند. کارگر بیکار، کارگر نساجیها و بخشهای دیگری از صنایع را هدف قرار داده اند با این پشتگرمی که کارگر نفت و برق و گاز و حمل و نقل و غیره وارد این دعوا نمیشوند، این را مبارزه بلاواسطه خود میدانند و دستشان را به کلاشان میگیرند. رانندگان نیروی زرهی لشکر طبقه کارگر را در خانه نگاه میدارند.

کارگر نساجی باید برگردد به کارگران نفت بگوید خجالت آور است. جامعه را دارد آب میبرد و شما دست به کلاه خود گرفته اید! کارگران دیگر را رها کرده اید که تنها با اخراج دست و پنجه نرم کنند؟ آیا میدانید که احتصاب شما میتواند سرنگونی رژیم را به همراه داشته باشد؟

حرف اصلی اینجاست.

بحث من الزاما بر سر مبارزه طبقه کارگر برای مطالبات سیاسی نیست. بحث بر سر چارچوبی است که ما مبارزه اقتصادی و جنبش کارگری را در آن معنی میکنیم. اتحادیه را باید ساخت. برای دستمزد باید اعتراض کرد. اما کسی که فقط از این سر میخورد طبقه کارگر را بسیج کند، شبپور را از سرگنداشد فوت میکند.

فکر میکنم باید تصویر بزرگ جامعه سرمایه داری را جلوی طبقه کارگر گذاشت و تاکید کرد اتحادیه و شورا و سندیکا و نهاد و انجمن هر چه که ممکن است را باید بسازیم. اما باید متوجه باشیم که اینها را میسازیم که بعنوان یک طبقه و برای انقلاب سوسیالیستی متشکل و قوی شویم، اینها را میسازیم تا جمهوری اسلامی را ببندازیم و انداختن جمهوری اسلامی را تبدیل به سکوی پرشی کنیم که کل جامعه را از سرمایه داری و کار مزدی نجات دهیم. آزادی و برابری همه آنها را از پستی بردگی مزدی تضمین کنیم.

فکر میکنم خیلی با صراحت با طبقه کارگر باید روبرو شد. امروزه متأسفانه طبقه کارگر اساسا امر تشکل و مبارزه خود را در چارچوب افق سندیکالیستی مبین و چپ هم، اکثرا از سر خیرخواهی و دلسوزی برای انسانهای "بیچاره"، این را باد میزند. طبقه کارگر متوجه نیست که بیکاری فقط معضل کارگران بیکار نیست، بلکه معضل کل کارگران است. بیکاری هر تک کارگر در هر بخش، نشان از شتری دارد که فردا در مقابل خانه همه کارگران دیگر از جمله نفت و برق و ایران خودرو هم خواهد خوابید.

چاره ای بجز متحد شدن و همبستگی طبقاتی و جنبشی نیست. اگر به همت کارگران پیشرو چنین نگاهی به فهم عمومی طبقه کارگر تبدیل شود، بنظر من کار جمهوری اسلامی به سرعت ساخته است. از این رژیم کاری ساخته نخواهد بود. نه برق خواهد داشت، نه آب، نه تفنگشان شلیک میکند و نه آخوندشان میتواند صدای خود را بجایی برساند. طبقه کارگر میتواند کل نیروی سرکوب بورژوازی را فلج کند.

طبقه کارگر در مقابل مخاطراتی که در کمینش نشسته است، اگر جمهوری اسلامی را با این افق کمونیستی نیندازد آنوقت به احتمال زیاد باید بقول شما "سرش را بگذارد و بمیرد". سرنوشت بهتری در انتظار این مردم نخواهد بود. با چرخیدن به دور جنبش کارگری، به

معنی سندیکالیستی آن، نمیتوان جواب جمهوری اسلامی را داد.

از من میپرسید باید اولا در محلهای کار هرگونه تشکل و اتحادی را که میشود ایجاد کرد. مجمع عمومی، اتحادیه، سندیکا، شورا، انجمن صنفی و هر آنچه ممکن است را ساخت. تشکلهای و رهبران کارگری در همه عرصه های این جنبش را با هم مرتبط کرد. با ما حکمتیستها تماس بگیرید. ثابا برویم در کارخانه ها و پالایشگاهها و کارگاههای بخشهای کلیدی کارگری از نفت و برق و صنایع بزرگ را به صدا در آوریم. ارتشمان را از خواب بیدار کنیم و بیرون بکشیم از آنها بپرسیم چرا غایبید؟ بگوییم که این غیبت خجلت آور است.

انقلاب ۵۷ را بخاطر بیوریم که چگونه همین بلا را به سر کارگر و کل جامعه آوردند. مردم رژیم شاه را انداختند کسان دیگر حاصل آنرا نصیب خود کردند. همین سناریو در حال تکرار است. آن موقع بر تن اعتراض مردم لباس مذهبی پوشانند، و اکنون در حال تدارک لباس قومی برای ما و اعتراض ما هستند. نباید بگذاریم. این درد اصلی ماست. این جواب گرسنگی را هم با خود دارد.

زمانیکه خواست اقتصادی را دنبال میکنند. اگر کارگر نفت امروز برای دستمزد اعتصاب کند، اگر راننده شرکت واحد و یا کارگر ایران خودرو برای افزایش دستمزد و یا خواستهای مشابه اعتصاب کنند اینها اتفاقات سیاسی هستند. بحث من این نیست که برای مطالبات اقتصادی نباید مبارزه کرد. طبقه کارگر نه به شیوه دانشجویان و نه با پلاتفرم انجمنهای فرهنگی و سیاسی وارد گود میشود. طبقه کارگر با مبارزه اقتصادی وارد گود میشود. بحث من این است کسی که مبارزه اقتصادی کارگری را اقتصادی تعریف میکند و در نتیجه "جنبش کارگری" را به این مبارزه محدود مینماید دارد تصویر غلطی به کارگر و جامعه میدهد. نکته من اینست که طبقه کارگر باید جنبشش را در ابعاد وسیع سیاسی و اجتماعی ببیند. جنبش کارگری از جنس جنبش برابری زن و مرد یا جنبش دانشجویی نیست. جنبش کارگری یک جنبش اجتماعی و کمونیستی است که برای همه اینها افق خود را دارد.

سوال شما اگر یک سوال "تخصصی" از یک کمونیست باشد، قابل فهم است. به

قدرت طبقه ما در صرف اجتماعش در خیابان نیست. قدرت ما اساسا در این نهفته است که میتواند چرخ تولید را بخواباند. برویم سراغ اهرمهای قدرتمان، برویم سراغ کارگران نفت و برق و آب و صنایع کلیدی. بگوییم "پدرمان را درآورده اند". دست از کار بکشید و فکری نکنیم.

مصطفی اسدپور: کارگران ایران پرلکنده اند، ضربه خورده هستند. در چنین شرایطی کارگر بدون تشکل، کارگر گرسنه، کارگری که زهر جمهوری اسلامی را در سراسر پیکر خود حس میکند، چنین کارگری چاره ای ندارد که در حرکت خود بدان سمتی که شما به آن اشاره داشتید، از قنمهای ابتدایی مبارزه و تشکیلی سود ببرد. این کارگر باید این راه را برود و از جمله از رهبران کارگری منسجم و پخته بهره مند شود تا آنوقت بتواند دست به تعرضات گستره تر بزند. آیا اینطور نیست؟

کوروش مدرسی: من معتقد به این سیکل ظاهرا محتوم رشد تدریجی، خطی و بطئی نیستم که گویا طبقه کارگر باید به تدریج این مسیر را طی کند.

ببینید، در جمهوری اسلامی و در نظام سرمایه داری اعتصاب کارگران بخشهای کلیدی، اتفاقی سیاسی است حتی

تنها مانع اینست که خود کارگران دست به چنین کاری نمیزنند. من از شما میپندم که به من بگویید کارگران پراکنده اند و رهبر ندارند و به همین دلیل برای تشکیلی باید از مبارزه اقتصادی شروع کرد و غیره. اما رو به کارگر حرف اصلی این است که این پا و آن پا کردن کارگر را بعنوان دلیل اصلی متشکل نشدنشان مورد تاکید قرار دهیم. حرف آخر را همان اول باید گفت. راه دفاع از معیشت اینست که کارگر نیروی طبقه اش را به میدان دفاع از خود و معیشت و زندگی اش بکشد.

به فاکتورهایی مثل سرکوب و تاثیرات آن واقفم، اما معتمد وضعیت فعلی کارگران ناشی از محافظه کاری و عدم درک ضرورت ظاهر شدن به عنوان یک صف واحد نهفته است. برای بیرون رفتن از این سیکل شکست و ضعف ما احتیاج به تغییر تعریفمان از جنبش کارگری داریم. به عقیده من بخشا فرصت طلبی در میان طبقه کارگر نفوذ دارد. کارگران نفت رسما فرصت طلبی میکنند، میترسند، دستشان را به کلاه خود گرفته اند و برایشان مهم نیست که چه بر سر کارگر ایران خودرو می آید. کارگر ایران خودرو هم به همین ترتیب به سرنوشت کارگر نساجی سندج بیفتاوتی بخرج میدهد. به همه این بخشها باید گفت که در حمله به کارگر هیچ کس راه نجات جدگانه ندارد.

کارگر نساجی را اول میزنند بعد نوبت کارخانه ایران خودرو بعد هم نفتها میرسد. تازه این وسط تکلیف قدرت سیاسی را هم تعیین میکنند، جامعه را میپاشانند و برای چندین نسل آینده ما تعیین تکلیف میکنند. همانطور که در انقلاب ۵۷ کردند. میگویم این راه عاقلانه ای نیست که بایستیم همگی مان جدا جدا ایززند و بعد تازه قدم به قدم راه بیفتیم و اتحادیه درست کنیم. اگر مجبور شویم لابد باید این مسیر را طی کنیم اما این اجبار علامت ضعف ما و خود طبقه است.

واقعیت این است که طبقه کارگر همین الان هم رهبر دارد. منتها این رهبران دلما برایش موعظه میکنند که جنبش کارگری همان مبارزه اقتصادی است. من و شما را جزو جنبش کارگری نمیگیرند، طبقه کارگر را به عنوان یک طبقه به میدان نمیآورند. وقتی میگویند "جنبش کارگری" منظورشان مبارزه اقتصادی در یک کارخانه یا صنعت است. به عنوان یک صنف میان کارگران بخشهای مختلف همان قدر اتحاد روزانه ضروری است که میان

دهقان و دکان دار. به عنوان یک طبقه اتحاد روزانه در هر مبارزه روزانه میان کل این طبقه حیاتی میشود. باید دید صنفی از کارگر را کنار گذاشت تا امکان پیروزی را دید.

امروز مبارزه سیاسی مهمترین عرصه مبارزات کارگری است. بدون اینکه کارگر بلافاصله دست به سیاست ببرد اقتصادیات را هم نمیشود حل کرد. حتی برای متشکل شدن هم باید جهت سیاسی را در پیش بگیرد. این حقیقتی است که باید مستقیم چشم به چشم کارگر دوخت و گفت. باید همت کرد و سریعاً متحد شد. اینکه "خرد خرد جلو برویم و کم کم اتحادیه و غیره میسازیم" چهل نسل دیگر از طبقه ما را در اسارت همین وضعیت نگه خواهد داشت.

تا آن موقع هم سرنوشت بغداد را بر سر تهران درآورده اند. دارند تدارک این سناریو را میبینند. آیا فدرالیستها را نمیبینید؟ میبرسم چرا رهبران کارگری در "جنبش کارگری" در مقابله با فدرالیسم حرفی نمیزنند؟ آیا گرسنگی بدتر از فدرالیسم است؟ آیا نمیبینند که با پرچم فدرالیسم دارند کل جامعه، تا چه برسد دستمزد کارگرش، را به نابودی میکشانند؟ کسی که این واقعیت را در مقابل کارگر نمیگیرد، بنظر من دارد خاک بچشم او میپاشد. عده دیگری هم هستند که مشغول پوستی خاله خرسه برای این طبقه هستند. هر دو غلط است. در نتیجه باید به کارگر گفت که چشمان خود را باز کند، دست از عاقبت جوئی بردارد، طبقه کارگر یک طبقه واحد است، این جامعه تنها از یک طریق میتواند از سناریوی سیاهی که دارند برایش تدارک میبینند نجات یابد و آن اینست که طبقه کارگر جلوی جامعه بیفتد و ریشه سرمایه داری را از بنیاد درآورد.

خصوصیت امروز ما در فرصتی است که در این راه در اختیار ماست. قدرت سیاسی در جامعه امروز در حال دست بدست شدن است. اگر در این فرصت به استقبال این چالش نرویم آنوقت باید تا پنجاه سال دیگر برای دستمزد و حق زن و حق کودک و امثالهم مشغول مبارزه باشیم! امروز از طرف بورژوازی آخوندها سر کلاسها ظاهر میشوند، فردا نمایندگان سیاسی - عقیدتی آنها با لباس کردی، و یا با کلاه هخامنشی و شمشیر و بیرق سراخ بچه های ما میایند. باید در مقابل این جریانات از همین امروز ایستاد. با پرچم انسانیت خود در مقابل انواع هویتهای ملی ترانژیده شده برای شهروندان جامعه بایستیم. بایستیم و نگذاریم جامعه از هم بپاشد و برای اینکار باید متشکل شد. این آن جنبش

کارگری است که میتواند راه برون رفت از فلاکت کنونی را جلو بگذارد.

مصطفی اسپور: معنای عملی حرفهای شما برای کارگران چیست؟ استنتاجی که از حرفهای شما میتواند باشد اینست که شما کارگران را به مصافی خطرناک در مقابل جمهوری اسلامی دعوت میکنید که هنوز آمادگی آنرا ندارد. آیا چنین استنتاجی موجه نیست؟ پاسخ شما چیست؟

کوروش مدرسی: این من نیستم که کارگر را به یک مصاف خطرناک میبرم، این جامعه است که او را در مقابل چنین مصافی قرار داده است. منظور شما از "مصاف خطرناک" چیست؟ من دارم میگویم که فردا ممکن است بمب اتم روی سرمان خالی کنند؛ کدام مصاف خطرناک؟ از این خطرناک تر وجود ندارد. باید کاری کرد.

میبرسید چه باید کرد؟ پاسخ من اینست که باید متشکل شد. و باید رهبر کارگری بداند که اولاً جنبش طبقه کارگر شامل مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی و اجتماعی او است. بداند که مبارزه اقتصادی اش را میکند نه تنها برای اینکه از معیشت خود دفاع کند، بخصوص برای اینکه بتواند وارد دنیای سیاستش کند. تا بتواند تعیین تکلیف جامعه را صورت دهد.

تا وقتی که رهبر کارگری واقف نگشته که باید **رهبر جامعه** (رهبر مبارزه مردم، و نه فقط طبقه خودش)، برای آزادی و برابری شود، من و شما و طبقه کارگر، هیچکدام به جای درستی نمیبرسیم.

میبرسید چه باید کرد؟ سوال من این است که چند رهبر کارگری خود را رهبر جامعه میبیند؟ چرا رهبران کارگری آزادی سیاسی و خلاصی فرهنگی، جدائی مذهب از دولت را مسئله خود نمیدانند؟ چرا هیچکدام در مورد فدرالیسم چیزی نمیگویند؟ چرا هیچکس در مورد حقوق زن چیزی نمیگوید؟ چرا اساساً در مورد حقوق کودکان ساکت هستند؟ چرا کارگر نفت، کارگر ایران خود رو را تنها میگذارد؟ چرا کارگر ایران خودرو، کارگر شاهر و کارگر شاهو، کارگران بیکار و فصلی را تنها میگذارند؟ نمیدانند باید از هم دفاع کنند؟ اگر این تصور را دارید کارگر را کودن فرض میکنید. هر بخش دستش را به کلاهش گرفته و سرش را زیر برف کرده فکر میکند میگذرد. این کل هنر بورژوازی است که به طبقه کارگر انداخته است که از ماتئین سرکوب آن قوی تر عمل میکند. جواب من در مورد این وضعیت این

است که رهبران کارگری هم درست مثل خود کارگران در افق سندیکالیستی و عاقبت جوئی و فرصت طلبی ماهوی این افق گیر کرده اند. سیاست را کار بورژوازی میدانند. مسئله کارگری را تنها ساعت کار و دستمزد و غیره میدانند. برای کارگر انواع هویت صنفی درست کرده اند: بیکار، جوش کار، برق کار، بیمانی، فصلی، کوره، ساختمانی، نفت، ایران خودرو، نساجی و

معلوم است که با تبلیغ با ترویج و با شرکت در مبارزه اعتراضی کارگران باید این درک و این عقماندگی را زد. باید این رهبران کارگری را قانع کرد که به مثابه رهبر جامعه ظاهر شوند، و برایشان رویدادها و کشمکشهای سیاسی جامعه مهم باشد، طبقه را به میدان بکشند و به شیوه متناسب در اوضاع دخالت کنند.

در مورد شکل جمع شدن و تشکل بحث زیاد میشود و در سوال شما هم بود. بنظر من بهترین شکل جمع شدن کارگر مجمع عمومی است، ساده ترین شکل جمع شدن کارگر است. اما هر تشکلی که میشود را باید ساخت. برویم مجمع عمومی بسازیم. برویم اتحادیه بسازیم. برویم انجمن و تشکل درست کنیم.

کارگر را نور هم جمع کنیم ولی در اساس باید بدانیم که به چه مشغولیم. بنظر من مرحله بندی ای که گویا ابتدا مرحله مبارزه اقتصادی است و بعداً مبارزه کارگری انشالله سیاسی میشود، در این میان جا ندارد. از همان اول باید حرف آخر را با کارگر زد. از همان اول بگویم که فاجعه پشت درب خانه همگی مان به کمین نشسته است. بگویم که این ما کارگران هستیم که میتوانیم جامعه و نسلهای آینده را نجات دهیم، مساله زن و تبعیضات و ناپساامانیا را حل کنیم. اگر رهبر کارگری به کار خود در کلیبری نگاه کند که رهبران اجتماعی نگاه میکنند، یا همانطور نگاه کند که کمونیستهای حکمتیست نگاه میکنند، یعنی اینکه کار خود را نجات **فوری کل جامعه** بداند؛ در آن صورت هستند در صد مساله حل شده است. چنین رهبری با همین توقع میرود کارگران را جمع میکند.

همه میدانند که فقر هست و همه میدانند و میفهمند که فقر بد است، پرلکنگی بد است. همه دنیا در عین حال میدانند که کارگر "بدبخت" است و در جمهوری اسلامی کارگر از همه "بدبخت تر" است. دنیا میدانند و کارگر بیش از همه دنیا به این واقعیات واقف است. نه از سر اشک ریختن و دل سوزاندن بر فقر و نگویندختی، بلکه از سر چاره جوئی برای این وضعیت باید سراغ کارگر رفت.

انشا نویسی در مورد بدبختیهای طبقه کارگر کار روشنفکران رمانتیک و خیرخواه بورژوازی است. باید پرسید چرا روزی که کارگران مکانیک سندانج را اخراج میکردند، کارگران شاهو ساکت ماندند، اگر این را بفهمیم آنوقت گله مندی امروز کارگران شاهو برای تنها ماندن اعتراضاتشان زیاد موجه نیست. چرا مردم سندانج باید به دفاع از کارگران شاهو برخیزند؟ مگر کارگران این کارخانه چند بار در دفاع از حق زنان و کودکان و غیره پا پیش گذاشته اند؟ این فقط یک نمونه است.

فردا در اخراج کارگران نفت، آیا توقع بجایی است که انتظار داشته باشند بخشهای دیگر طبقه به دفاع از آنها به میدان بیاید؟ مگر این کارگران و رهبرانشان در دفاع از آزادیها و علیه سرکوب دانشگاه اقدامی، در هر سطحی، انجام دادند؟ حتی غرولند کردند؟ تنها از سر ایندولوژیک نمیشود جامعه را به دفاع از کارگر و کارگر را به دفاع از جامعه کشاند. منفعت هر دو باید این را ایجاب کند.

مصطفی اسپور: بعنوان سوال آخر، شما را میخواسم به یک جلسه فرضی از رهبران کارگری دعوت کنیم. فکر کنید، فقط بعنوان یک نمونه، کارگران معادن البرز غربی جلوی تمام مراکز دولتی رژیم را گرفته اند، اما فقط کارگران راسر میتوانند. در جلسه بعدی چاره جوئی رهبران این کارگران حرف شما چه میتواند باشد؟

کوروش مدرسی: بحث من این خواهد بود که بجای دفتر اداره کار و جلوی مجلس، برویم جلوی پالایشگاهها جمع شویم. برویم برادران و خواهران کارگران را به جمع خود اضافه کنیم. ببینید، کارخانه ورشکسته است، دیگر دولت و کارفرما مشکلی ندارند که کارگران اعتصاب کنند و سر کار حاضر نشوند! قدرت طبقه ما در صرف اجتماعش در خیابان نیست. قدرت ما اساساً در این نهفته است که میتواند چرخ تولید را بخواباند. برویم سراغ اهرمهای قدرتمان، برویم سراغ کارگران نفت و برق و آب و صنایع کلیدی. بگویم "پدرمان را درآورده اند". دست از کار بکشید و فکری بکنیم.

این نیرویی است که با آن میشود گلوی رژیم را چسبید و آن را عقب زد. در مقابل سرمایه داری ورشکسته و این دولت اعتصاب مراکز کوچک کارگری متمر ثمر نمیتواند باشند. قدرت طبقه کارگر بخوا در کارخانه است. اگر پشت اعتراض خیابانی قدرت توقف تولید نباشد قدرت کارگر از قدرت دانشجو

نازائی سندیکالیسم در ایران

محمود قزوینی



خود را پس از سرنگونی رژیم سلطنتی دنبال میکرد. سندیکاسازی در دوره انقلاب ۵۷ اساساً در بخش اصناف مانند بافنده سوزنی به حیاتش لطمه میداد و زیر نفوذ حزب توده قرار داشت. سندیکاهایی که زیر نفوذ گرایش رادیکال کارگری قرار داشتند، کمتر خصوصیات سندیکایی از خود در آن دوره بروز میدادند.

سندیکا آلترناتیو احزاب رفرمیست بورژوازی در میان کارگران است و بدون وجود و قدرتمندی این احزاب رفرمیست و قرار دادن کل آلترناتیویشان در سطح جامعه، جنبش سندیکالیستی هم نمیتواند در جنبش کارگری نقش قابل ملاحظه‌ای بازی کند. اما یکی از دلالتی که مانع اساسی رشد سندیکالیسم در ایران است، همین وجود دیکتاتوری خشن و عدم تحمل احزاب رفرمیست بورژوازی توسط دولت‌های بورژوازی در ایران میباشد. به دلیل نیاز سرمایه در ایران به نیروی کار ارزان و به تبع آن برقراری دیکتاتوری عریان، احزاب رفرمیست بورژوازی جدی‌ای نمیتوانند عرض اندام کنند. بدون احزاب رفرمیست نسبتاً قوی، جنبش سندیکالیستی هم نمیتواند قدم علم کند.

چرا سندیکالیسم در ایران بی وجهه است؟

سندیکاسازی در دوره سالهای ۲۰ با تکیه به حزب توده پا گرفت و پس از یک دوره کوتاه و با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید و اساساً دیگر نتوانست در جنبش کارگری ایران جابجایی باز کند. سندیکالیسم در ایران پس از ۲۸ مرداد به پایان یک دوره از حیاتش رسید.

جنبش مجمع عمومی و شورا در دل انقلاب ۵۷ مهر خود را بر چگونگی شکل‌یابی کارگران در ایران کوبید. با پا گرفتن جنبش مجمع عمومی و شورا، گرایش رادیکال در جنبش کارگری، آلترناتیو خود برای تشکیل یابی توده‌ای کارگران را به آلترناتیو اصلی جنبش کارگری تبدیل کرد. سندیکاسازی دیگر به بخش عقبمانده و محدودی از طبقه کارگر منحصر شد. امروز بستر اصلی جنبش کارگری اساساً با جنبش مجمع

در میان کارگران را ندارد. سنت قوی جنبش سندیکایی در سطح جهان و حمایت بورژوازی جهانی از سنت سندیکایی در مقابل سنت‌های رادیکال کارگری مانند شورا، هر چند منتهاست که سندیکالیسم در غرب خود با بحران مواجه است و از دفاع موثر از حقوق کارگران ناتوان است، اما بهرحال به امکان حضور گرایش سندیکالیستی در جنبش کارگری در ایران کمک میکند. اما اگر قدرت جهانی شکل‌های اتحادیه‌ای نقطه قدرت سندیکالیسم است، سرنگونی طلبی و رادیکالیسم توده کارگران و جنبش کارگری در ایران یک نقطه بسیار منفی برای گرایش سندیکالیستی است و به ضرر آن عمل میکند. یک نقطه ضعف دیگر سندیکالیسم نداشتن تاریخ و سنت قوی در ایران میباشد. سندیکاهایی که در اوائل قرن بیست در ایران تشکیل شدند اساساً بر اساس روح سندیکالیسم شکل نگرفته بودند. شکل‌گیری آنها اتفاقاً در تقابل با خط سندیکا و سندیکاسازی قرار داشت و طول عمر آنها هم کوتاه بود. در دوره سالهای ۲۰ تا ۳۰ گرایش سندیکالیستی به یمن وجود حزب توده، توانست برای مدتی در جنبش کارگری دست بالا پیدا کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد دوباره اختناق بر جامعه حاکم شد و تشکلهای کارگری بشدت سرکوب و منحل شدند. در انقلاب ۵۷ گرایش سندیکالیستی نتوانست سر بلند کند. جنبش کارگری در دوره انقلاب ۵۷ با جنبش شورایی شناخته شده است. مسلماً کارگرانی که برای سرنگونی رژیم شاه به میدان آمده بودند، دوباره به محیط صنفی محدود خود عقب نشینی نمیکنند. جنبش کارگری مطالبات سیاسی و سراسری

عمومی به میدان میاید. سندیک سازی و جنبش اتحادیه‌ای که اساساً در ایران به سنت توده‌ایستی گره خورده است، بنابراین یافتن روزنه‌ای در قوانین جمهوری اسلامی و جدال جناحها برای فعل و انفعال خود است. استقبال و هلهله این طیف از برسمیت‌شناسی انجمنهای صنفی کار به جای شوراها و اسلامی و خانه کارگر از طرف سازمان جهانی کار، خود گویای حال زار و در حال ملمات این گرایش میباشد که به هر خس و خاشاک چنگ میاندازد. امروز دیگر مدافعین این جریان تمام امیانشان را به "توجه مسئولین به جامعه کارگری" دوخته‌اند. بدون توجه مسئولین به جامعه کارگری، سندیکالیسم در ایران قدرتی از خود نمیتواند بروز بدهد. گرایش سندیکالیستی بی پایه در میان کارگران و "بدون توجه مسئولین دولتی" بیش از هر زمانی خصوصیت مفید را از خود زائل ساخته است. گرایش سندیکایی در ایران دیگر به مبارزه جویی کارگران برای بهبود وضعیت زندگی خود وصل نیست بلکه به توجه مسئولین دولتی برای در امان ماندن از اعتراض کارگری موجودیت خود را تعریف میکند.

سخنگویان بی مایه سندیکالیسم گفتار و کردار سندیکالیست‌ها در این دوره در ایران، موجب تعجب هر فعالی که در فکر شکل‌یابی کارگران است میشود. سالیهاست که اینها به دنبال برسمیت شناختن چیزی بی یال و اشکم به نام سندیکا هستند. برای هر انسانی که میخواهد به شکل کارگری فکر کند اولین چیزی که به ذهن متبادر میشود، وجود حق اعتصاب و حق تشکیل است. بدون وجود حق اعتصاب و تشکیل، صحبت از وجود یک شکل رسمیست یافته و قانونی مضحک جلوه میکند. برای همین بی مایه‌ترین عناصر و شخصیتها در این دوره به سخنگویان سندیکالیسم تبدیل شده‌اند. فریبرز رئیس‌دانا یکی از این سخنگویان میباشد که به طور مرتب در "اشریات کارگری" داخل درباره مسائل کارگری اظهار نظر میکند و به یکی از سخنگویان اصلی سندیکالیسم در ایران ←

داری در این است که در ذهن کارگران و رهبرانش آنچنان رسوخ کرده که خود اینها هم حرف غلط را بخورد کارگران میدهند. مشکل در اینجا نهفته است.

را به این جنگ بیاورد. نیروی تعیین کننده طبقه ما نیروی بخشهای کلیدی در جامعه است. باید کارگران دیگر و مردم را به میدان آورد. مشکل طبقه ما در مقابل جمهوری اسلامی، و برای به زمین کوبیدن این رژیم، خود کارگران و پرکندگی

کمتر میشود. دانشجو هر روز ممکن است بتواند تظاهرات کند، کارگر که نمیتواند این کار را بکند. حرف من اینست که تنها راه در مقابل کارگر البرز غربی این است که برود نیروی طبقه اش را به میدان بکشد. ارتش زرهی اش

به سازمان جوانان حکمتیست پیوندید!

مبارزه معلمان در ایران موانع و مصافهای اصلی نسان نودینیان



معلمان در تهران دیده میشود. این واقعی است، اما اجتناب ناپذیر نیست. میتوان این وضع را تغییر داد! معلمان و آموزگاران در ایران در ابعاد اجتماعی در ابعاد میلیونی موجودیت اجتماعی و سیاسی دارند. یکی از نیروهای اصلی جامعه ما هستند. جامعه معلمان جامعه ای گسترده در ابعاد سراسری است. تغییر وضعیت کنونی در گرو رفع موانع اتحاد معلمان در ایران است. احقاق حقوق و تامین زندگی و معیشت معلمان در ایران یکی از مصافهای اصلی جامعه است. ابزار برا و کارا در دست معلمان و خانواده های محصلین موجود است. این واقعیت را باید دریافت و به استقبال آن رفت. تامین معیشت جامعه معلمان و آزاد کردن آنان از مشغله تامین زندگی، یک مصاف فوری و ضروری است. اکنون، بسیاری از معلمان، از فرط استیصال و برای جبران کسری هزینه زندگی خود، به تدریس تمام وقت (حتی دو یا سه شیفته) و یا مشاغل دیگر پناه برده اند. اگر در سازمان یا پست دیگری پدیده شغل دوم پیامدهای چندان زیانبخشی نداشته باشد، در حرفه معلمی که هر ساعت آن مستلزم و نیازمند چندین برابر پشتوانه مطالعاتی و پژوهشی است، این مسئله عواقب و آثار تخریب «ناگوار و مخربی خواهد داشت اجتماعی و معیشتی بیش از یک میلیون معلم و آموزگار در ایران مشکل میلیونی خانواده های محصلین در ابعاد اجتماعی، مشکل میلیونی طبقه کارگر و کارمندان و زحمتکشان جامعه است. معلم ها سرخورده شده اند و معتقدند که «همه آنها را فراموش کرده اند. مقالات نباید از این وضع خوشحال باشند. سکوت و انفعال معلمان خطرناکتر از فریاد آنهاست. بسیاری از معلمها که در سالیهای قبل با شور و حرارت در اجتماعات اعتراضی شرکت میکردند، به این نتیجه رسیده اند که اعتراض فایده ای ندارد و دنبال

دست هم نگذاشته و تشکل و ابزار تحقق مطالبات که حق هر انسان و شهروند شاغل در مملکت است را ایجاد نکرده اند، گوش جمهوری اسلامی شنوایی ندارد و سیاست تحمیل فقر و نداری و بی توجهی به جامعه معلم و آموزگار را ادامه خواهد داد. ایجاد تشکل و انجمن معلمان مبارز برای تحقق خواستهای فوری پیش شرط پیشروی و تحقق مطالبات تجمعات ۳مهر و خواستهای مطرح شده در چند سال گذشته است. معلم و آموزگاران در ایران میتوانند با برداشتن گامهای نیرومندی خواست افزایش حقوق، ایجاد نظام هماهنگی حقوقی و دهها مطالبه دیگر را مطرح کنند. معلمان معمولاً روزانه چند ساعت دور هم جمع هستند. فقر اجتماعی و فقر امکانات تحصیلی به بخش دائمی زندگی میلیونها معلم و محصل تبدیل شده است. جای انجمن و تشکلهای اعتراضی، جای معلمان پیشرو، رهبر و مسئول در قبال وضعیت کنونی برای سامان دادن به شعار و مطالباتشان هنوز خالی است. در سال تحصیلی ۱۳۸۴ طرح مطالبات و سر و سامان دادن به جنبش اعتراضی و متشکل معلم و آموزگار و جلب حمایت میلیونها محصل و دانشجو و تحصیلکرده در ایران، یک مصاف جدی جامعه روز جهانی معلم است. امسال برگزار شد. از «در تهران در سکوت هر هزار معلم يك نفر در تجمعات این روز شرکت کرده اند. فضای یاس و تعرض و مطالبه خواستهای رادیکال، نشسته است. جمهوری اسلامی مسبب اصلی این وضعیت است. بر کسی پوشیده نیست که فقر و سختی وضعیت معیشتی بر اتحاد، همبستگی و هم سرنوشتی آنها سایه انداخته است. بجای امید به رسیدن به دستاوردهای اعتراضی، امید به ایجاد تشکل توده ای معلمان و امید به ارتقا و تغییر وضعیت کنونی، سایه ناامیدی و یاس در تجمع

در ۱۳ مهر (روز جهانی معلم) در تجمعات معلمان در ایران در تهران، یزد، چهارمحال بختیاری، اردبیل، کرمانشاه و سندانج مطالبات فوری آنان مطرح شده است. ۳مهر روز جهانی معلم است. معلمان و آموزگاران ایران در روز جهانی معلم در سال ۱۳۸۲ این روز را بعنوان روز تجمع و گردهمایی خود در سطح سراسری اعلام کردند. هر سال در ۳مهر تجمع معلمان و آموزگاران در ایران برگزار میشود. در تجمعات امسال ایجاد نظام هماهنگ حقوقی، افزایش دستمزدها، رسمی کردن معلمان حق التدریسی و پایان دادن به پرونده های قضایی فعالان اعتراضات معلمان جزء خواستهای فوری بوده است.

رژیم اسلامی در مقابل مطالبات معلم و آموزگاران سیاست عدم قبول و بی توجهی کامل به اعتراض و تحسن و مبارزاتشان را پیشه کرده است. جمهوری اسلامی باید در مقابل خواست و مطالبات مطرح شده معلمان از جمله مطالبات مطرح شده در تجمعات ۱۳ مهر امسال عقب نشاندن شود. باید وادار شود که به این خواستها تن بدهد. سرنوشت میلیونها انسان از خانواده های معلمان و آموزگاران ایران، سرنوشت میلیونها محصل و دانش آموز در گرو تحقق و بکرسی نشاندن مطالبات فوری برای تامین زندگی معلمان و آموزگاران در ایران است. اما تا زمانیکه معلم و آموزگار در ایران در سطح محلی و سراسری دست در

دور جدیدی از اعتراض و مبارزه معلمان و آموزگاران در ایران شروع شده است. با شروع سال تحصیلی ۱۳۸۴ هزاران معلم و آموزگار از امکان و قدرت تصمیم گیری برای طرح مطالبات صنفی و رویارویی با رژیم جمهوری اسلامی برخوردار میشوند. خواست و مطالبات معلمان و آموزگاران بعنوان بخش بزرگی از شهروندان زحمتکش جامعه برای افکار عمومی در ایران شناسات. معلم و آموزگار جامعه ایران این شهروندان شریف و زحمتکش در پایین ترین سطح امکانات معیشتی، حقوق و مزایای رفاهی و بهداشتی قرار گرفته اند. پویایی و بالابردی دانش در سطوح مختلف و ارتقاء محصلین به عالیترین سطح دانش علمی و امروزی در گرو تامین معیشت، رفاه، حقوق و مزایای مکفی برای معلم و آموزگار است. در ایران معلمان و آموزگاران در پایین ترین سطح معیشتی زندگی میکنند، و شغل معلمی به یکی از شغلهای آنان در کنار شغلهای دیگر تبدیل شده است. بازتاب منفی این وضعیت در سطح دانش علمی، پویایی و شکوفایی محصلین در مدارس دیده میشود. مبارزه برای تامین امکانات مناسب و مکفی برای تامین بالاترین سطح از رفاه، حقوق و مزایای شغلی، بهداشت، درمان و دارو به عرصه رویارویی جدی میلیونها نفر از محصلین و خانواده هایشان همشود و همراه معلم و آموزگار با رژیم اسلامی حاکم بدل شده است.

کارگاههایی با یک یا دو کارگر باشد. مجمع عمومی محل کار در چنین کارگاههایی بی معنی است. اما باید تلاش کرد خود سندیکا را بر مجمع عمومی اعضا آن استوار ساخت. این مناسب ترین کار برای دخالت کارگران در سرنوشت تشکلشان است.

مسلمان فعالین شورایی جنبش کارگری ضمن نقد گرایش سندیکالیستی و تلاش برای سازمان دادن مجمع عمومی وشورا، باید از متشکل و متحد شدن کارگران در سندیکاها حمایت کنند. همچنین باید به فعالین کارگری ای که بنادیل توریته بین المللی جریان سندیکایی به سندیکاسازی جلب شده اند، نقاط ضعف و منفی سندیکاسازی و گرایش آن را نشان دهند. باید در ضمن توجه داشت که سندیکا ظرف مناسبی برای کارگران در بخشهای کوچک تولیدی و بخش کارگران ساختمانی است. شورا نمیتواند در شرایط کنونی ظرف تشکل کارگران

جریان سندیکایی برخوردار است. سندیکاسازی در ایران در شرائط دیکتاتوری عریان در ایران نمیتواند شکل گیرد و در شرائط انقلاب و تغییر و تحول انقلابی نماینده محافظه کاری است. امروز تشکل مجمع عمومی و انتخاب هیات نمایندگی منتخب مجمع عمومی راه دستیابی طبقه کارگر ایران به تشکل توده ای است. مجمع عمومی و انتخاب هیات نمایندگی در شرائط آزادی سیاسی میتواند به سرعت به شوراهای کارگری تبدیل شوند. مجمع عمومی پایه شوراهای کارگری است. سیاست ما در قبال فعالین سندیکایی

تبدیل شده است. او در تازه ترین اظهار نظرش گفته است که "نیاز امروز کارگران برای کار شایسته تشکل سندیکاهای مستقل کارگری است"، و "وظیفه ای که از دولت انتظار میرود حمایت از جامعه مدنی، حمایت از فرایند رشد و توسعه و حمایت از عدالت اجتماعی است." بسیاری از فعالین سندیکالیستی هم که از ایران درباره دیدگاهها و تلاشها و اهدافشان مینویسند و حرف میزنند در بی مابگی از رئیس دانا کم ندارند. رادیکالیسم کارگری در ایران از موقعیت مساعدی برای کنار زدن

جامعه را احاطه کند. جواب و آلتزناتیو سکوت مقامات دولت و رسانه ها، بسیج مردم است. بسیج آگاهانه و رزمنده مردم، دعوت به اعتراض همراه معلمان و سراسری کردن و متشکل کردن معلم برای اعتراض و مبارزه است. مادام در ایران و تحت حاکمیت سیاه و سرکوبگر جمهوری اسلامی آزادی بیان و تجمع موجود نیست، مادام که حق استفاده از رسانه ها و رادیو و تلویزیون و مطلع کردن افکار عمومی از اعتراض معلمان وجود ندارد، امر بسیج و سازماندهی و جمع کردن معلم و آموزگار در تجمعات بعده خود معلمان و ابتکارات آنها برای فراخوانهای توده ای است.

ایرانیان خارج کشور در بسیج افکار عمومی در جلب حمایت و پشتیبانی از معلمان در ایران سهم مهم و نقش قابل توجهی بعده دارند. راه مقابله با سکوت مقامات دولتی و سیاست طفره و عدم قبول مطالبات معلمان، بسیج افکار عمومی و راه انداختن کمپین های حمایتی در ایران در خارج کشور است. این امکان پذیر و ضروری است. کمپینهای جلب حمایت اتحادیه های معلمان و کارگران از مطالبات برحق معلمان در ایران و در منگنه گذاشتن و فشار آوردن به مقامات جمهوری اسلامی، ابزار موثری در دست احزاب و سازمانهای سیاسی در تقویت مبارزات معلمان در ایران است.

نوامبر ۲۰۰۵

معلم حرکت از جهل به سمت آگاهی است. آیا سرپرست وزارتخانه و رئیس سازمان آموزش و پرورش تهران این «مسئولیتی در این زمینه ندارند؟ سخنان در حالی بیان می شد که فاصله چندانی بین دفتر رئیس اصلاح طلب سازمان آموزش و پرورش شهر تهران با مکان تجمع معلمان وجود نداشت، شاید آقای جواهری پور و معاونان او از پشت پنجره اتاق های خود این صحنه را می «دیدند و صدای معلمان را می شنیدند» وزیر و رئیس آموزش و پرورش، حامی "اصلاح طلب" و یا "تندرو"، حامی اعتراض و مبارزه معلم نیست. اینها از باتیان وضع موجود و به قهقرا و به سیاهی کشاندن زندگی و منزلت معلم در ایران هستند. انتظار از اینها بیهوده است. بیش از دو دهه در مقابل خواست معلمین ایران ایستاده اند. بسیج افکار عمومی و اطلاع همگانی از روز جهانی معلم و اعتراض، تظاهرات و اعتصاب معلم در دست خود معلمان است. دولت و جامعه هم در قبال اعتراض و مبارزات معلمین مسئولیت دارند، در جامعه ای نرمال با دولتی متعارف با عرف و عادات حقوق شهروندی اعتراض و مبارزه و اجتماع معلم و کارگر و شهروندان جامعه باید از رسانه ها اعلام شود. اعتراض کنندگان باید بتوانند از طریق رسانه های عمومی شهروندان جامعه را مطلع کنند و مورد خطاب قرار دهند. آنها باید از آزادی بیان مطالبات و خواستها و حقوق پایمال شده برخوردار باشند. در شهر تهران بیش از صد هزار معلم و کارمند آموزش و پرورش زندگی میکنند، این رقم کافی است که در یک طرف اعتراضی و مبارزاتی فضای سیاسی و اجتماعی کل

خواست سراسری است و میتواند منشأ بسیج سراسری شود. گسترش این مطالبه و بحث و مشورت و تدابیر اجتماعی و اعتراضی حول همین یک شعار سراسری در محیط های آموزشی، روابط خانوادگی و اجتماعی میتواند نیروی هزاران معلم و آموزگار را برای راه انداختن اعتراض آماده کند. قرب و احترام و منزلت معلم در جامعه یک پدیده اجتماعی و یک نشانه بلوغ معنوی و فکری جامعه است. در تمام کشورهای دنیا هر جا که مشعل علم و دانش و روشنگری افروخته است، معلم و آموزگار از قرب و احترام والایی برخوردار است. این داده اجتماعی اکنون تحت شرایط استبداد سیاسی و وضعیت فلاکتبر اقتصادی معلمان در ایران ضربه خورده است. اما جامعه مدنی، شهروندان اجتماعی این داده اخلاقی و معنوی را از دست نداده اند. معلم و آموزگار شریف جامعه از منزلت والایی برخوردار است. با گسترش جنبش اجتماعی معلمان، حضور اجتماعی و سیاسی این قشر زحمتکش و میلیونی در سطح جامعه، منزلت اجتماعی و معنویشان بیشتر ارتقاء مییابد. هر جا معلم و آموزگار برای طرح مطالبه و خواستهای مبارزه میکند این وظیفه جامعه است که به استقبال برود، اعتراض او را مورد حمایت واقعی قرار دهد. بالا بردن احترام معلم در شرایط کنونی در گرو حمایت از مطالبه و خواستهای آنهاست. در گرو قدرتمند شدن جامعه معلمان در سطح جامعه و افکار عمومی در ایران است.

سؤال ما این است که چرا روز جهانی «معلم در سکوت برگزار می شود، کار

راه حل های فردی برای حل مشکلات راه حل فردی چاره ساز «خودرفته اند. نیست، معلم و آموزگار باره حل فردی به جایی نمیرسد. موجودیت معلم و آموزگار اجتماعی است. معلم و آموزگار متشکل است، در محیط کار (مدرسه و دانشگاه و محیطهای شغلی آموزش و پرورش و در محیط زندگی و روابط اجتماعی). اگر تخریب اقتصادی و اجتماعی جامعه معلمان که بر اتحاد و تشکل و همسرنوشتی آنها سایه جدی افکنده است، کنار زده شود، نقطه قدرت معلم و آموزگار در محیط اجتماعی در مناسبات و روابط اجتماعی او برجسته میشود. اعتراض ابزار پیشبرد مطالبه و خواستهای اقشار اجتماعی است. معلمان ایران در پنج سال گذشته در مقیاس اجتماعی گسترده ای بپا خاسته اند، اعتراض و مبارزه های خیابانی و تلاش برای رسیدن به تشکلهای پر قدرت را همراه با خواست و مطالبات رفاهی و تامین معیشت و افزایش حقوق و مزایا مطرح کرده اند. قدرت اجتماعی معلمان در متشکل شدن بیشتر و رساندن صدای اعتراض حق طلبانه شان به مردم است. اصلی ترین درخواست معلمان اجرای «طرح نظام هماهنگ و درک آنها از این طرح ساده و روشن است: حقوق ما را با سایر کارکنان دولت هماهنگ کنید. به ما نیز حق مسکن و بین غیرنقدی کافی پرداخت کنید. منزلت معلمان را احیا اجرای طرح نظام هماهنگ بکنید.»

از مطالبات سراسری معلمان است. «اجرای طرح نظام هماهنگ» مطالبه در روز جهانی معلم در بیشتر گردهمایی های امسال مطرح شده است. این

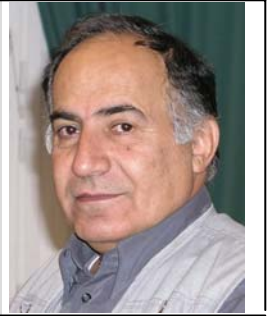
منتخب آثار منصور حکمت به زبان عربی توسط حزب کمونیست کارگری عراق منتشر شد!



مختارات

منصور حکمت

جویین رازانی 2002-1951



اوضاع عراق و وظایف کمونیستها

ایرج فرزاد
iraj.farzad@gmail.com

مولد مخدر تبدیل کردند. جنگ آمریکا با طالبان تا آنجا که به ساقط کردن دستجات اسلامی مربوط میشد، مستلزم تغییری در مکانیسمهای تولید و بازتولید اقتصادی و اجتماعی در جامعه نمی شد، چرا که بویژه در دوره سلطه طالبان، حکومت آنها تماما بستگی به حمایت و پشتیبانی شیوخ عربستان و حکومت پاکستان داشت. با آغاز درگیری آمریکا با طالبان پس از وقایع ۱۱ سپتامبر، از آنجا که حکومت شیوخ عربستان و نظامیان پاکستان منافع استراتژیک تری با آمریکا داشتند، طالبان ظرف مدت کوتاهی سقوط کرد. ما در افغانستان، غیر از موارد درگیریهای ایدئولوژیک از جانب بقایای طالبان، هیچ عکس العمل و "مقاومتی" را شاهد نبودیم.

در عراق اما، حکومت بعث بر مبنای قومیت عربی و تعلقات قبیله ای و ساختار حزب بعث، اقتصاد و تولید و مناسبات اجتماعی و سیاسی را در سطح کشوری و لشکری سازمان داده بود. حکومت بعث از نظر روبنائی مبتنی بر یک ساختار قومی و قبیله ای بود که بر اقتصاد سرمایه داری عراق حاکمیت سیاسی را طی یک سری کودتاهای خونین و کشتار چپ و کمونیستها اعمال و طی سالها دیکتاتوری و خفقان و برپائی حوض اسید اعمال و تحصیل کرده بود. بنابراین دخالت نظامی آمریکا و اتخاذ سیاست اشغال نظامی چه با مکانیسمهای تولید و بازتولید اقتصادی و چه با ساختار سیاسی اداری موجود در تناقض قرار گرفت. در ماههای اول حضور نظامی آمریکا و انگلیس، تلاش برای بازسازی ساختار سیاسی نظامی اداری حزب بعث، چه بطور پنهان و چه مخفیانه، ادامه داشت. اما درجه نفرت جامعه از حکومت بعث و سالها کشتار مخالفین و قلع و قمع هر نارضابیتی و زبان انتقادی، و نیز سربر آوردن تضاد منافع قبیله ای و قومی پس از فروپاشی رژیم صدام، امکان بازسازی عراق بوسیله ارتش بعث منهای صدام و وراثت نزدیک به حکومت او در سلسله مراتب حزب بعث، تلاش برای استفاده از "تکنوکراتها" و ماتریال حزب بعث که دو میلیون عضو فعال و سازمانیافته

داشت، را با دشواری روبرو ساخت. در کنار تعارض مکانیسمهای دفاعی ساختارهای مدنی جامعه عراق در مقابل اشغال نظامی، ساقط شدن سلطه حکومت پلیسی و امنیتی حزب بعث، زمینه تحرکات گرایشهای قومی و قبیله ای را که نیروهای سیاسی ارتجاعی مذهبی و فرقه ها و شعبات "شیعه و سنی"، نیروهای بالفعلی را در راستای حس انتقامجوییهای انباشت شده به میدان آورد بودند، فراهم کرد. در این رابطه به یک فاکتور منطقه ای دیگر، که چه در رابطه با حفظ حاکمیت خود و چه به عنوان مدعی سهم خواهی از میراث های سقوط رژیم صدام، یک نیروی ذینفع بود، باید اشاره شود: جمهوری اسلامی.

رژیم جمهوری اسلامی به اتکاء "جنبش شیعیان" در جنوب عراق و به عنوان یک عامل سازماندهنده و تامین کننده منابع نظامی و تدارکاتی و آموزشی اسلام سیاسی در عراق، بر متن تجدید آرایش نیروهای ارتجاع سیاسی در دوران اشغال عراق و در دوران پس از صدام، چه بطور فیزیکی و چه بطور "معنوی" بخش جنوب عراق را به منطقه فعالیت و حضور محسوس خود اختصاص داده است.

به مساله بازسازی نیروهای سیاسی جامعه عراق در دوران پس از صدام، علاوه بر نکات مذکور باید در رابطه با کردستان عراق به فاکتور مهم دیگری اشاره کنم. حکومت بعث یک حکومت قومی عربی بود و شهروند کرد به حکم قانون، شهروند درجه دو به حساب می آمد. سقوط قطعی صدام، فرجه ای برای ناسیونالیسم و احزاب ناسیونالیستی فراهم کرد تا بر متن این بی حقوقی اجتماعی شهروند کرد در کردستان عراق، در شکل حاکمیت احزاب عشائری کرد، هم از طرفی فرصت را برای به حاکمیت رسیدن خود مغتم شمارند و هم از سوی دیگر پایان بازگشت حکومت قومی عربی را به نام خود تمام کنند و حاکمیت دوفلکتو ناسیونالیسم کرد را در این شرایط ناپایدار و بی ثبات، به عنوان نظم روئین و تثبیت شده ای که جامعه کردستان عراق باید با آن کنار بیاید، متعارف نشان دهند. به این نکته و ویژگی اوضاع کردستان عراق برمیگردم. اما همینجا لازم میدادم اضافه کنم که بهم ریختن اوضاع مدنی عراق و تلاش نیروهای اسلام سیاسی برای تحمیل خود به عنوان یک صاحب سهم در جامعه عراق پس از سقوط صدام، و آنچه را که در این جدال و "جنگ مقاومت" به شکل حرکتی بسیار سازمانیافته عملیات جنون انتحاری

جریان داشته است، از طرفی مجالی برای عرض اندام جنبش برابری طلبانه و مدافعین مدنیت جامعه باقی نگذاشته است و از طرف دیگر سیر اوضاع را در کردستان عراق به سوی مسیر متفاوت از آنچه در بقیه عراق در جریان است، حرکت داشته است. این اوضاع و شرایط در کردستان عراق، وظایف جدید و در عین حال پیچیده ای را در برابر کمونیستهای عراق بطور مشخص و جنبش کمونیستی علی العموم قرار میدهد.

سیر متفاوت اوضاع در کردستان عراق

کمونیسم در عراق و در کردستان عراق با چه وظایف و مسؤلیتهای سیاسی روبروست؟

این سوالی است که منتها قبل از اشغال نظامی عراق، توسط جنبش ما و مشخصا منصور حکمت طرح و به جوانب مهمی از آن پاسخ داده شده است. این سوال پس از اشغال نظامی عراق بار دیگر و در شرایط کاملا متفاوتی در مقابل ما قرار گرفت. کورش مدرسی در سمینار انجمن مارکس حکمت لندن بطور تفصیلی به طرح دوباره این سوال و ارائه پاسخیهای مشخص و جدید پرداخته است که من خواننده را به شنیدن بحث او دعوت میکنم.

اولین مشاهده ای که هر کمونیست واقع بین از اوضاع سیاسی کنونی عراق میگیرد، او را الزاما باید از ور رفتن با کلیشه ها و تحلیلهای کلیشه ای دور کند. عراق جامعه ای نیست که در آن تولید و بازتولید اجتماعی جریان دارد، تمامی بنیادهای مدنی جامعه از هم فروپاشیده است، کار "روتین" یک کمونیست در جامعه متعارف بورژوازی، یعنی سازماندهی طبقه کارگر و سازمانیابی جنبش کارگری علیه استثمار کارمزدی، مبارزه برای تحمیل اصلاحات از طریق سازماندهی اعتصابات و مبارزات کارگری برای افزایش دستمزد و یا سد کردن بیکارسازیها و یا خواست مثلا بیمه بیکاری در جامعه ای مثل عراق کنونی که جنایتکار بمب انتحاری در میدانهای کار و معابر عمومی و حتی بیمارستانها و میادین و خیابانها و کوچه ها انسانها را، از ریز و درشت، کارگر و غیر کارگر، تکه پاره میکند، در جامعه ای که انتقامجوییهای دستجات قومی اسلامی میدان جنگ را حتی به مکانهای "مقدس" خود یعنی مساجد و یا مراسم تدفین فرقه مذهبی مخالف خود کشانده اند، بطور خیلی ساده یعنی ندیدن اوضاع عینی و انکار آن و در نتیجه یعنی طفره رفتن از کار واقعا کمونیستی. کمونیستها در عراق

باید بتوانند و قادر باشند در برابر این وضعیت یک راه حل و در همان حال نمونه های عملی ارائه دهند. اگر مشکل جامعه عراق فروپاشی مدنیت جامعه و تبدیل شدن محل زندگی شهروند به میدان تقابل انفجارهای انتحاری چه علیه "اشغالگران" و چه علیه فرقه ها و دستجات قومی و مذهبی رقیب است، آتوقیت وظیفه کمونیست عراق و در صدر همه وظیفه حزب کمونیست کارگری عراق تلاش برای قرار دادن جامعه بر مبنای موازین مننی است.

کارساز. سازماندهی جامعه برای عبور از مهلکه فروپاشی مدنیت و بازگرداندن امید به زندگی و موجودیت اجتماعی و طبقاتی انسانها یک وظیفه بی برو برگرد حزب کمونیست کارگری عراق است. این ابزار باید بتواند بخشهایی از جامعه عراق، حتی اگر در مراحل اولیه بخشهای کوچکی باشند، را از حیطه سلطه دستجات اسلامی و انتحاری پاک کند. اگر کمونیسم در عراق قادر شود نمونه هایی از کنترل محلات، سازماندهی مردم حول تشکلهایی که خود ایجاد میکنند، بدست بدهد، اگر بتوان چنان نیروی مردم را سازمان داد که پس از گذشت مدت زمان معینی معلوم شود که در فلان محله شهر بغداد یا بصره و یا هر شهر دیگر و یا حتی در فلان منطقه معین، امکان انجام عملیات انتحاری و انتقامجوییهای مذهبی و قبیله ای ناممکن است، اگر بتوان چنان مردم را سازمان داد که هر حرکت مشکوک به تهدید مدنیت شهروندان بلافاصله و در نطفه توسط ارگانهای حاکمیت توده ای خفه بشود، اگر واحدهای میلیس مسلح توده ای امنیت زندگی اقتصادی و اجتماعی شهروندان و مکانیسمهای جامعه را ضمانت کنند، آنگاه کنگره آزادی عراق میتواند به یک چتر سیاسی و سخنگوی این حرکت در نگرهبانی از مدنیت جامعه در مقیاسی فراتر از جامعه عراق نیز تبدیل شود. کمونیستهای عراق باید بتوانند نه تنها به جامعه عراق، بلکه به جهان متمدن هم اعلام کنند که عراق حیات خلوت جریانات مرتجع و کثیف اسلامی و قومی نیست، که جامعه عراق میدان تاخت و تاز جمهوری اسلامی برای باج خواهی از بشریت نیست، که در جامعه عراق نیروی اصیل "مقاومت" مننی موجود است و دولتهای معظم ناچارند برای این نیروی واقعی حساب باز کنند. آتوقیت حتی اگر بحث بر سر تعیین تکلیف سیاسی و حقوقی جامعه عراق به میان بیاید، دوائر سیاستگذار کشورهای غربی نیز ناچارند و مجبورند راهی برای دخیل کردن یک نیروی غیر قابل حذف و فعال در صحنه سیاسی جامعه عراق را باز بگذارند. به اتکا یک نیروی موجود و سازماندهی یک مقاومت مننی توسط نیروی خود مردم است که میتوان بقیه نیروهای سیاسی جامعه عراق را هم واداشت که فکری برای در نظر گرفتن این نیروی واقعی بکنند.

مطمئنا تمامی نیروهای جدید و قدیم سیاسی، تمامی جریاناتی که هر کدام به نحوی در فکر یافتن راهی برای برون رفت از باتلاق میدان زور آزمائی جنبش

انتحاری و اسلام سیاسی هستند، مجبور خواهند شد وجود این نیروی واقعی را در معادلات خود منظور کنند. داستان برسمیت شناسی حکومت بلشویکها و رفتن پای میز مذاکره با آنها را توسط دولتهایی که در دوران ضعف و تشنیت کمونیسم در روسیه، آنان را بی اهمیت، "مشکوک" و نیروی قابل اغماض میدانستند، به یاد داریم. حلقه مهم و محور پیشروی کمونیسم به عنوان یک بازیگر جدی صحنه سیاست در جامعه عراق، سازماندهی عملی شبکه های مقاومت مننی و ایجاد مناطق "امن" برای مردم و ناامن کردن مناطق و محلات معین برای تمامی نیروهای ارتجاع است.

اوضاع تغییر یافته کردستان عراق

قبلا اشاره کردم که اوضاع کردستان عملا به مسیری دیگر و جداگانه ای سیر کرده است. واقعیت این است که ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، این "پیروزی" و حکومت خود را حتی به خواب هم نمیدید. بر متن فروپاشی حکومت قومی بعث، ناسیونالیسم کرد و روشنفکران ناسیونالیست کرد، بر بستر به خون کشیده شدن جامعه عراق و لبخند بر زخمهای مردم "غیر کرد"، کردستان عراق را به شکل یک اردوگاه آوارگان تحویل گرفته اند. ناسیونالیسم کرد و دو حزب حاکم کلبنداری زندگی اقتصادی مردم و نگرهبانی نان روزانه مردم را بدست آورده اند.

کاملا معلوم است که این وضعیت ناپایدار و بی ثبات است اما این بی ثباتی به این معنی نیست که آزادخواهی و کمونیسم در این جامعه چشم خود را بر این واقعیت، هر چند تلخ، می بندد که احزاب حاکم ناسیونالیست کرد و لایه وسیعی از روشنفکران ناسیونالیست کرد، به معنی واقعی دارند حکومت میکنند، نان مردم را به آنها سپرده اند و توان مالی و اقتصادی شان را برای لائسه کردن آنها به عنوان صاحبان "ابدی" مساله کرد بالا برده اند. اینها اکنون در دو شکل "حکومتی" حزب بارزانی و حزب جلال طالبانی، با پاره ای دولتها و شرکتهای سرمایه داری قرار دادهای اقتصادی مینندند، از بخشهای کردستان "چهارپارچه"، دانشجو و هنرمند و شاعر و موسیقی دان دعوت میکنند و مقام و منصب بین شان پخش میکنند، مقام "پدري" این یا آن حزب و سازمان ناسیونالیست و قومپرست را در "بخشهای" دیگر کردستان برعهده گرفته اند و مقام واسطه گری و میانجی و گاه زاتوی سازمانهای

قارچی را بر عهده میگیرند و... روشنفکر ناسیونالیست کردی که تا دیروز خود را در موقعیت اجتماعی و اقتصادی تحقیر شده ای در گوشه ای از جهان می یافت، اکنون با تشویق رسمی و غیر رسمی دو دولت "کردی" برای خدمت به "ملت کرد" به کردستان عراق دعوت میشوند و به مقام "استاد" و "ماموستا" و مبارز دیرین امر "ملت" ارتقا می یابند. ناسیونالیسم کرد به پشتوانه این هویت بخشی به روشنفکر ناسیونالیست کرد، به عنوان یک پشتوانه افکار ضد کمونیستی و گرایشات قومپرستانه به یک نیروی جدی و در عین حال خطرناک تبدیل شده است. روشنفکر ناسیونالیست کردی که سوابق گذشته خود را در خدمت نفی و برانست از هر اندیشه و فکر و گرایش برابری طلبانه و انسانی قرار داده است، "هنرمند" و شاعر و آوازخوانی که تا دیروز احترام خود را در تداعی شدن با کمونیستها می یافت، اکنون یک سنگر دفاع از کردلیه تی و نفرین به چپ و کمونیسم و به مداح موجب بگیر ضدکمونیست بدل یافته است.

این حقیقت را باید دید که جنگ آمریکا در عراق، و میدان کشتاری که بر ضد مدنیت و انسانیت جامعه عراق باز کرده است، در عین حال جشن پیروزی ناسیونالیسم کرد است. مکانیسم پیشبرد جامعه در کردستان عراق، در تلاش برای نشان دادن مفتخوری و "چپولگری" سران احزاب ناسیونالیست کرد نیست، این را روزانه مردم در جریان زندگی بارها و بارها انجام میدهند. سران احزاب حاکم در اوضاع ناپایدار فعلی نان مردم را گرو گرفته اند و سازمان ملل و مستشاران نظامی آمریکا پول نفت و عوارض گمرکات را به اینها سپرده اند. تمام مساله این است که نه ما و نه مردم نباید این وضعیت اردوگاه آوارگان را برسمیت بشناسیم، تلاش کمونیسم بیرون آوردن مدنیت جامعه از این حالت فرار و آویزان است. این مساله در عین حال به ارائه راه حل درست و اصولی مساله کرد در کردستان عراق مستقیما ربط دارد. حفظ این حالت ناپایدار و تلاش نکردن به شکل دادن اثباتی به سیمای سیاسی کردستان عراق، بیم و نگرانی را در دل میلیونها مردم، در صورت تعیین تکلیف شدن وضعیت عمومی جامعه عراق را زنده میکند.

احزاب ناسیونالیست حاکم سیاست حفظ وضع موجود همراه با روش انتظار را در پیش گرفته اند. برای قطع کردن امکان دخالت دولتهای منطقه و بویژه

کمونیستهای در هر دو کشور ایران و عراق دارد. عبور دادن جامعه عراق از وضعیت فعلی بطور قطع یک بازوی کارای اسلام سیاسی و حکومت جمهوری اسلامی را در عراق به شدت تضعیف میکند و به مبارزه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی قوت می بخشد. در عین حال هر پیشروی ما حکمیتها در ایران، و بزرگ کشیدن جمهوری اسلامی و مبارزه ما برای سازماندهی قیام مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، یک فاکتور مهم و بازدارنده و منفی و ارتجاعی دخیل در اوضاع عراق را از صفحه سیاست و جامعه عراق حذف میکند. وظیفه کمونیستهای ایران و عراق بطور شگفت انگیزی در یک صحنه سیاسی واحد در یکدیگر ادغام شده و به هم گره خورده است. در رابطه با پیشبرد وظایف کمونیستها در عراق، ما در کنار و هم سنگر رفقای خود در عراق ایستاده ایم.

۲۸ نوامبر ۲۰۰۵

برابر چشم جامعه و خانواده "شهیدان" حاکم مطلق کرد. این وضعیت انفجاری قابل دوام نیست. به همین دلیل است که حتی شایعه حمایت از تشکیل دولت مستقل در کردستان عراق توسط آمریکا و انگلیس و اسرائیل پخش شده است. و اینجاست که در رابطه با کردستان عراق، کمونیستها وظیفه مشخص خود را می یابند: به عنوان بیرون بردن کردستان عراق از این وضعیت آویزان و زیر سلطه و یکه تازی دو حزب عشریه ای، کمونیستها باید بتوانند در قامت پرچمداران خارج کردن کردستان عراق از وضعیت شبه اردوگاه آوارگان ظاهر شوند. تعیین تکلیف سرنوشت سیاسی کردستان عراق و تلاش برای به سرانجام رساندن طرح استقلال کردستان عراق یک نیاز واقعی کردستان عراق است. و در پایان میخوام یک نکته را اضافه کنم، دخالت کمونیستهای عراق چه در سطح سراسری و چه مبارزه برای به سرانجام رساندن عملی طرح استقلال کردستان عراق، رابطه تنگتنگی هم با مردم ایران و ربط مستقیمی هم به اهداف مشترک

توسط آمریکا پیش آورده است، وجود "دولت"های پارتی و اتحادیه میهنی، هر اندازه هم خود را به شکل دولت و صاحب جامعه و بر خوردار از "کابینه" و وزیر و وکیل در بیآورند، تضمینی در طولانی مدت و حتی میان مدت نیست. این جامعه را نمیتوان برای مدت نامعلوم اداره کرد. نیروی مسئول در مقابل زندگی میلیونها مردم در جامعه ای که سیری متفوت از آنچه که سیر اوضاع عراق دارد، پیش رو دارد، باید دیر یا زود برای قرار دادن مبنای جامعه بر یک پایه پایدارتر راهی را پیش پای مردم بگذارد. نمیتوان مردم را از آب و برق و نیازهای روزمره و میحتاج اولیه محروم کرد و در همان حال حکومت نورچشمیهای احزاب حاکم را در زندگی اشرافی و بچاپ بچاپ نگاه داشت، نمیتوان به سالها قربانی داندنهای مردم کردستان عراق و فداکاری و جانفشانی پیشمرگ "کرد" تکیه کرد و در همان حال بیکاره ترین و عاقبت طلب ترین بستگان و نزدیکان سران احزاب پارتی و اتحادیه میهنی را به عنوان مالک و صاحب ثروت و دلالتان اموال جامعه در

دست بردن جمهوری اسلامی به مسائل کردستان عراق به عنوان اهرمی در راستای منافع قدرت اسلام سیاسی، باید صریح و روشن راه حل جدائی و تشکیل دولت مستقل در کردستان عراق را با مردم در میان گذاشت. نباید اجازه داد که مردم عامل نظاره گر سیاست و دیپلوماسیهای پنهان احزاب ناسیونالیست کرد باقی بمانند. یک راه حل طرح صریح و بی پرده مساله با مردم کردستان و دخیل کردن آنها در رقم زدن سرنوشت سیاسی آنهاست. احزاب ناسیونالیست همواره در غیاب مردم و در کوشش برای حذف نقش مردم کردستان عراق توانسته اند خود را به عنوان قیم و وکیل مردم در تحولات سیاسی جا بزنند. روند فعالیت ما کمونیستها کاملا برعکس این جریان است.

اما همانطور که گفتیم این وضعیت در کردستان عراق را نباید از سکوی ناسیونالیستها و روشنفکران ناسیونالیست کرد نظاره کرد. کردستان عراق وضعیت ناپایدار و بی ثباتی دارد و با توجه به دورنمایی که اشغال عراق

از انتشارات حزب کمونیست کارگری حکمیت

کارتکاز همان مکتب بود!

شهریور ماه ۱۳۸۴
سیامبر ۲۰۰۵
سردبیر: کورش مدرسی

حکمت ۲

نشریه ای تورک - سیاسی از حزب کمونیست کارگری - حکمیت

کورش مدرسی: جبر یا اختیار، منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ، محمود قزوینی: در تئذ انقلاب پوپولیستی حمید تئوانی، کورش مدرسی: حزب کمونیستی و قدرت سیاسی (قسمت دوم)، رحمان حسین زاده: اوضاع سیاسی ایران و نقشه راه، برج فراد: طبقه کارگر یا کاهن معبد، تئوری، علم و عامیگری اکونومیستی، حسین مرادبیکسی: حزب دمکرات از خودمختاری تا فدرالیسم، تریا شهابی: "در سائین خودم" حمید تئوانی و کمونیسم کارگری، سلفر محمدی: سه هفته جنبش اعتراضی در کردستان، نظم کم کوبان: اومانیسم، آته نیسم و معضل سلفه جنبش، حسین مرادبیکسی: مخمضه اصغر کریمی و فائیتس های کرده، کورش مدرسی: کردستان و آینده مبارزه آن، تنگیلات کارگری با ناخاه نظامی، در باره کار قانونی، رفوانده، جنگ و سرکوتنی جمهوری اسلامی، منصور سرکوتنی جمهوری اسلامی

منصور حکمت
آنا تومی لیبرالیم جیب

کورش مدرسی

حزب کمونیستی و قدرت سیاسی

همراه به نوشته از منصور حکمت

- حزب و قدرت سیاسی - مختصرانی در کتاره دوم حزب کمونیست کارگری
- حزب و جامعه
- دولت در دوره های انقلابی

حزب کمونیست کارگری - حکمیت
شهریور ۱۳۸۴

منصور حکمت بر نهادهای پارتی و اسن اسامه است. اما قلم خود او به روشنی منصور است. دولت بر دوره های انقلابی را کنار دولت و انقلاب بخانداری، بحث رابطه احزاب، طبقات و جنبش های اجتماعی و را قبل از انقلابی جهانی بران دهد و دنیای بهتر، برهانه کمونیسم کارگری را با کامیابست نمایسه کند. منوجه قلمت تلیم منصور حکمت منویسه.

قلم منصور حکمت از حرکت استقامت اما منصور حکمت نمرده است. منصور حکمت با ایده فاشی با آرمانش و با کمونیسم این جهود تاباک جنبش برای انسانها و جنبش سوسیالیستی عالی خواهد ماند. زاده یاه منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمیت
Workers' Communist Party of Iran - Hakmityat

هر بزرگداشت مسائره های یک زندگی ایران

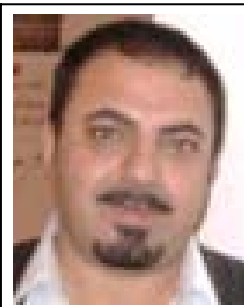
منصور حکمت

منتخب آثار

کمونیست هفتگی روزهای جمعه منتشر میشود، کمونیست هفتگی را بخوانید و آنرا تکثیر کنید!

اعتراضات اجتماعی در کردستان عراق (نگاهی مجدد)

عبدالله شریفی



مقدمه

اینکه در شهرهای کردستان عراق، اکثریت مردم در مضیقه امکانات زیستی بسر میبرند، و اینکه چپاول و غارت و دزدی سران احزاب قومی کرد، به اوج خود رسیده است، هیچکدام پدیده تازه ای نیست. اتفاقاً در مقاطعی وضع از این نیز بسیار وخیم تر بوده است، آنچه تازگی دارد توازن و شرایطی است که امکان عرض اندام اجتماعی اعتراضات مردم را در قلب این سناریو فراهم کرده است. اگر چندین سال قبل از کانال خبرهای منتشر شده از محاصره اقتصادی مردم عراق، جهانیان از فقر و فلاکت، از قطع کردن آب و برق مردم عراق، از نبودن درمان و امکانات اولیه زیست، توسط بربریت سازمان یافته آمریکا و دول غربی مطلع میشدند. اگر بمباران و تهاجم نظامی و ترور و کشتار مردم بی دفاع عراق محمل خیررسانی از وضعیت فلاکتبار مردم عراق و کردستان عراق بود، اینک منتهی است از دریچه اعتراضات مردم کردستان عراق، بار دیگر نظر جهانیان به ابعاد فقر مردم و دامنه چپاول دستجات قومی و مذهبی جلب شده است.

طی چند ماه گذشته شهرهای پرجمعیت کردستان عراق، با جنب و جوش وسیع توده های مردم در مقابل فلاکتی که بر زندگی شان حاکم کرده اند، پیام دور تازه ای از تقابل و رودررویی را به ما میدهند.

در شهرهای سلیمانیه، اربیل، رانیه، آکری، کلار و چندین شهرک و مجتمع زیستی، مردم به جوش آمده اند. اعتراضات چندین هزار نفره در این شهرها این بار مردم کردستان عراق را در فازی جدید و با مضمونی جدیدتر در مقابل احزاب خود گمارده ناسیونال عشایر کرد قرار داده است. ما اخبار و مضمون هر کدام از این تحركات اجتماعی را بموقع منعکس کرده ایم و تداوم این اعتراضات را نیز به اطلاع عموم خواهیم رساند، به این دلیل ساده که هم ژورنالیسم اجبر و سرسپرده غرب و

این وضعیت را در نظر بگیرد و به متن زندگی اجتماعی بر گردید. جایی که از کار، اداره و امنیت و مدرسه خبری نمانده بود، مساله نان و برق و معیشت به حاشیه رانده شده بود. هر کس شناس زنده مانده داشت، اوج اقبالش بود. اتفاقاً در همان دوران است که نزدیهای کلان شروع میشود.

با تهاجم نظامی آمریکا و انگلیس به عراق و برکنار کردن رژیم بعث، دور دیگر توجیحات شروع شد. با تقابلات بعدی و شکست و ناکامی آمریکا و دست بالا پیدا کردن اسلام سیاسی وضعیت طوری رقم خورد که امکان بازی ناسیونالیسم کرد گسترش یافت. اگر قرار بود کل احزاب مسلح و از جمله افراد

نگاهی به گذشته

مسلح وابسته به جریانات قومی کرد هم خلع سلاح شوند، نقشه به هم ریخته بوش و بلر امکان داد تا طالبانی در مضحکه انتخاباتشان و در تقسیم کرسی بین جریانات قومی و مذهبی رئیس جمهور شود. قرعه به ظاهر به نام ناسیونالیسم کرد درآمده بود. دزدی و راهزنی در این منت چه رسمی و چه غیررسمی اوج گرفت. برمر در روزهای آخر حکومتش ۱۵ تن اسکناس صد دلاری به سران پارتی و یکتی تحویل میدهد. اکنون فاش میشود که از این پول کلان، مبلغ دو و نیم میلیارد دلاراش ناپیداست. در همین موقعیت است که یک میلیارد دلار از بودجه هزینه کردن تشکیل ارتش نود شد و هوارفت. گفتند که عازم شعلان وزیر دفاع وقت عامل این دزدی است او هم با تهدیدی کوتاه به افشای لیست دزدان، کاری کرد که این کیس هم مانند صدها کیس دیگر بایگانی شود. اکنون دزدیها هم میلیاردری شده است. غارتگران به غارت هزار و میلیون دلار اکتفا نمیکند. و...

مردم تا چشم باز کردند همه چیز را در آستانه تباهی دیدند. جمعی مفت خور و اجیر، و سردسته های جماعت مسلح قومی و مذهبی همراه جمعی "روشنفکر" به ثروت و سلمان باور نکردهای چنگ زدند و اکثریت جامعه در فقر و فلاکت غوطه ور شد. کارگر بیکار و بی آینده، زن بی حقوق و در اسارت، آزادی سیاسی با ترور و سرکوب جواب گرفت. مدنیت جامعه بهم ریخت این پایه آن وضعیتی است که اعتراضات و تحركات مردم کردستان عراق را بدنبال آورد.

چرا در چنین شرایطی اعتراضات توده ای در کردستان عراق شکل میگیرد؟

فقر و فلاکت پدیده تازه ای نبوده است.

اینطور نبوده که گویا مردم در رفاه زندگی کرده اند و بیکاره به این وضع افتاده اند و اکنون به مقابله بر خاسته اند. آنچه جدید است شرایطی است سیاسی در متن پروسه سناریوی سیاه و جایگاه کردستان عراق در این پروسه، این مساله را باید دید و به آن جواب داد.

سوال بدرستی این است که چرا با وجود این همه فقر و فلاکت و جنگ، در این مقطع زمانی اعتراضات توده ای دارد شکل میگیرد؟ واقعیت این است که مردم کردستان با سابقه نزدیک به سی سال قتل عام و کشتار و سرکوب فاشیستی رژیم بعث عراق، خود را با آینده ای پر توهم که گویا قرار بود ناسیونالیسم کرد برایشان رقم بزند، فریب دادند. در تمام دوران فوق به امید اینکه اوضاع بهبود یابد، مشقات فراوانی را تحمل کردند. توهم به ناسیونالیسم کرد و هراس و تنفر از فاشیسم بعث و ناسیونالیسم عرب، مردم را به این روز انداخت. تجاری که اکنون به گنجینه مبارزات و زندگی سیاسی مردم کردستان عراق افزوده شده و به صورت آگاهی از موقعیت خود در آمده است و در قامت یک داده اجتماعی مادیت پیدا کرده است، آن زمان بسیار ضعیف بود. جوان ۲۵ ساله امروزی که آن زمان ده سال بیش نداشت، چشم به این وضعیت ناپسندان باز کرده است. این نسل رژیم صدام را نمی شناسد و از زندگی توقع دارد. باچشمان خود کاخهای فرعون سران احزاب قومی کرد را می بیند. فلاکت و بی آب و برقی را در حالی می بیند که دارند جامعه کردستان را کتف بسته به زیر سیستم قومی و مذهبی می برند. می بیند که آرزوهای مردم با رفتن رژیم صدام به جایی نرسیده است. می بیند که مساله کرد لاینحل باقی مانده و محمل چپاول و ثروت اندوزی افسانه ای داروسته های مسلح قومی شده است. این نسل نمی تواند این شرایط زیستن را تحمل کند.

اگر مردم را به امیدی واهی ۱۵ سال سر دوخته اند، مردم دیگر هیچ توجیهی برای پذیرش این شرایط جهمی را نمی پذیرند. معلوم است از ابتدا تا کنون این سناریو با فقر و فلاکت مردم و با چپاول و غارت سران احزاب قومی و مذهبی همراه بوده است. ظاهراً مردم کردستان امکان نفس کشیدنی پیدا کرده اند. دارند مروری به سرنوشت خود میکنند. زندگی خود و آینده خود را بازبینی می کنند. اگر فلوجه و بغداد و بصره هم همین مجال را داشتند، اگر جنگ و ترور و انفجار و انتحار امکان فکر کردن باقی گذاشته بود، لابد این مردم هم دیده اند که چگونه زندگی و مدنیشان را در هم ریخته اند،

Komonist نشریه انگلیسی حزب حکمتیست منتشر شد!



اولین شماره نشریه Komonist بزبان انگلیسی به سر دبیری جواد اصلانی منتشر گردید.

در این شماره کمونیست این مطالب را میخوانید:
یادداشت سردبیر - جواد اصلانی
بعد از یکسال - مصاحبه با کورش مدرسی به مناسبت اولین سالگرد تشکیل حزب
در باره لفاظی ها ضد اسرائیلی رئیس جمهور ایران
محاکمه صدام : محاکمه چه کسی؟ - امان کفا
گارد آزادی - قرار مصوبه پلنوم سوم حزب
آیا هنوز میتوان به لنین اتکا کرد؟ - منصور حکمت
اطلاعیه پایانی پلنوم سوم کمیته مرکزی
کمپین برای آزادی فعالین کارگری در ایران
برای دسترسی به نشریه کمونیست و مقالات آن به سایت انگلیسی حزب در:
<http://www.hekmatist.com>
مراجعه کنید:

کمونیست انگلیسی را تکثیر کنید - آن را به زبانهای دیگر ترجمه و منتشر کنید و بدست دوستان خود برسانید.

توهم زدایی از ناسیونالیسم همراه میشود. و مضمونی سیاسی پیدا خواهد کرد. وظیفه کمونیستها و آزادیخواهان و در راس آن حزب کمونیست کارگری عراق دشوارتر اما بر زمینه هموارتر به طرف آزادی دیگر خواهد رفت. آیا مردم نیازمند جواب و پرچم، به این مسیر هدایت میشوند یا نه؟ سوالی است که به عمل انقلابی و جواب رهبران کمونیست آن جامعه بستگی پیدا میکند.

موخره

این اوضاع، آن "بهشتی" است که سناریوی قومپرستان کرد در ایران به مردم کردستان وعده میدهند. این تجربه تلخ نه سزوار مردم عراق و کردستان عراق بود و نه به سرنوشت آنها به تتهلیی بستگی دارد. تا آنجا که به مردم ایران و از جمله مردم کردستان ایران برمیگردند، سرنوختی جمهوری اسلامی در ایران شاه کلید حل این معمای تلخ تاریخی است. باید این رژیم را با قدرت انقلابی و با قیام خود به زیر بکشیم و جامعه را از فلاکت و کابوس حاکم بر آن رها کنیم، این راهی است که میتواند مردم عراق و کردستان عراق و منطقه را نیز گامها به رهایی نزدیک کند.

۲۸ نوامبر ۲۰۰۵

کمتر بازی داده شده اند و سهم غارت کمتری به دستشان رسیده است معترضند. کسانی دارند از پستهای خود استعفا میدهند. در همین آستانه زمستان و فصل سرما فعلا ۲۳ میلیون لیتر نفت را دزدان کاخ نشین بالا کشیده اند، مردم با گرانی مایحتاج عمومی روبرو هستند. در شهر آگری مردم به پمپ بنزین حمله کرده اند، در شهر اربیل برای مصادره مواد غذایی به ادارات و انبارهای انحصار و احتکار سران احزاب حمله شده است. ظاهرا مردم را با تهدید و تحمق خرافه قوم پرستی می خواهند عقب برانند. تظاهرات و پیکت های جوانان در سلیمانیه بارها با تیراندازی و اسلحه جواب گرفته است. مردم به شدت خشمگین و ناامید از این شرایط، نظرشان به سوی راه حل های دیگر می چرخد. این ویژگی این دوره است. با دور دیگر مضحکه انتخابات در اواسط دسامبر جاری بعید نیست که شکاف جدی در صفوف جریان ناسیونالیست کرد دهن باز کند. نیروی ناسیونالیسم از پایین هم میتواند به مسیر ریزش و کندن از این جریانات بیفتد. بخش ازی این نیرو نیز امکان می یابد که از شر خرافه قوم پرستی رها شود و جذب جنبشی انسانی گردد. بار دیگر مسله تشکیل دولت مستقل در کردستان عراق به جلو صحنه خواهد آمد. مضمون اعتراضات کنونی مردم برای معیشت و علیه غارت و چپاول سران احزاب قومی و مذهبی با

ممکن هم معانی سیاسی خود را دارد. در جامعه ای که اثری از تمدن و امنیت نیست، در جامعه ای که در دست ترور و جنگ و فلاکت میسوزد، باید راه حل عاجل سیاسی در مقابل جامعه قرار داد. کنگره آزادی عراق، و کنگره رفتارم برای جدایی کردستان دقیقا جواب سیاسی به این معضلات است.

در حقیقت آنچه در عراق و کردستان عراق جاری است جهنمی تمام عیار است. این فلاکت جز با دخالت متدانه و پر قدرت مردم و جز با پرچم و افق انسانی جواب نمی گیرد. عقب راندن کل این سناریو و بازگرداندن با به میدان امن مردم متشکل، متحد و مسلح ممکن میشود، این فاجعه و هلاکت را تنها با این قدرت میتوان رفع کرد. راه دیگری نیست.

مردم کردستان عراق با ابراز اعتراضات توده ای و با مضمون دفاع از معیشت و زندگی مدنی خود، دارند به حرکت در میابند. امروز دیگر فاصله زندگی مردم عادی شهرهای کردستان با زندگی مشتی مسلح قوم پرست در حدی است که نیاز به افشاگری ندارد. در فاصله چند صد متری محله "افراغه" که سرشار از آخرین امکانات موجود است، مردم بی برق و آب، بی دارو و مواد غذایی، بی کار و بی آینده نمی توانند با توجهات "دولت خودی" ساکت شوند. این معضل به درون محافل کاخ نشین ها هم رسیده است. احزاب کوچکتر که

دیده اند که جلو چشمشان، چگونه جامعه با دروغهای وقیح نمکراسی و مبارزه با ترور و سلاح شیمیایی به میدان جنگ بدل شده و نشان مورد آزمایش فاسف سفید و انواع سلاحهای شیمیایی قرار گرفته است. می بینند که چگونه به جای تمدن و امنیت، جریانات کثیف اسلامی و قومی افروغ کردند و به جان مردم و جامعه افتادند.

راه حل چیست؟

ما بارها و به کرات در باره راه حل های جنبش خود گفته ایم و نوشته ایم. جنبش ما در عراق حزب و راه حل دارد. سازمان دادن و متحد کردن و هدایت گام به گام این اعتراضات اجتماعی وظیفه روزمره حزب ما در عراق، حزب کمونیست کارگری عراق، است. اما در عین حال برای اوضاع سیاسی هم چه در عراق و چه در کردستان که مسیر متفاوتی را پیموده است باید جواب سیاسی داشت. وطبعاً راه حل های سیاسی به اندازه خود تنوع مسائل سیاسی متنوعند. حزب ما در عراق برای عراق و کردستان عراق راه حل های میان مدت و نهایی دارد. ما به عنوان کمونیستها این عصر برای استقرار جامعه ای سوسیالیستی مبارزه میکنیم. هر حرکت ما در این جهت معنی پیدا میکند. اما راه حل مطلوب و راه حل

مجرم اصلی در لباس مدعی العموم (پیرامون نمایش محاکمه صدام)



سعید کرامت

s.keramat@gmail.com

انتقامجو و غیرمسئول، که سالها توسط حزب بعث تحقیر شده اند، را فراهم آورد، اما در سطح اجتماعی زمینه قوی تر شدن همان جنبشی را فراهم خواهد آورد که صدام تنها یکی از فعالین آن بود. حکومت بعث خود محصول بتری بود که انگلیس در نیمه اول قرن 20 در عراق و خاورمیانه کاشته بود. قطعا قلدری امروزی آمریکا در عراق در دراز مدت آن جامعه را بسوی تولید تفکری بد تر از تفکر حکومت صدام سوق خواهد داد.

یک دانشگاه محاکمه عادلانه نیابستی موضوع کارش به شخص صدام محدود بماند. بلکه بایستی با افشاء و به معرض قضاوت گذاشتن همه جوانب پشت پرده جنایات او و رژیم بعث و حزب بعث به جامعه و افکار عمومی امکان بدهد که جنبش او را هم محاکمه کنند و برای جامعه روشن کند که چرا تفکر ناسیونالیسم قومی مغایر با ارزشهای انسانی است و چگونه این تفکر در دنیای عرب محصول تاثیر جانبی دخالت های تحقیر آمیز کشورهای غربی در خاورمیانه بوده است. در این راستا بایستی به مردم یاد آور شد چه مکلیزمی باید بکار گرفت تا مانع از عروج جریانات دینی و قومی مانند حزب بعث ممانعت شد.

این خواسته متأسفانه در عراق متحقق نشده است. جریاناتی در عراق جایگزین صدام شده اند که از او قومی تر، مذهبی تر و ضد انسان تر هستند. به همین دلیل قصد تداوم و اشاعه فرهنگ اعدام را دارند. تنها جریانی که میتواند محاکمه صدام را و یا هر جنایتکاری را به یک پروسه آموزشی برای جامعه تبدیل کند "کنگره آزادی عراق" است.

لازم است که با اعدام صدام مخالفت کرد، جلال طالبانی، رئیس جمهوری عراق، در مصاحبه ای با تلویزیون بی بی سی در بیستم اکتبر 2005 گفت که حکم اعدام صدام حسین را امضا نخواهد کرد. اما با محول کردن امضای چنین حکمی به یکی از معاونینش، مانعی برای اعدام او بوجود نخواهد آورد. این شیوه اظهار نظر معنایش این است که نامبرده از نظر اصولی مخالف حکم اعدام نیست. اگر زمانی در رابطه با لغو حکم مجازات اعدام جایی را امضا کرده است قصدش دفاع از یک پرنسپب انسانی نبوده است بلکه هدفش ایجاد یک معامله دیپلماتیک بوده است. اکنون که با توسل به یک خشونت کم سابقه به قدرت رسیده است، نمی خواهد که حکم مجازات اعدام را بعنوان ابزاری برای تحکیم قدرت خود از دست بدهد.

در صندلی مدعی العموم جامعه عراق نشسته اند. مردم عراق هنگامی طعم عدالت را خواهند چشید که در ردیف جلوتر صدام حسین، رهبران کشورهای که از حکومت بعث در دهه 80 حمایت مادی و معنوی کردند و بعدا 12 سال قحطی به جامعه عراق تحمیل کردند را در رده اول متهمین نقض حقوق مردم و جنایت علیه بشریت ببینند.

این هدف متحقق نشده که هیچ، بلکه اکنون آمریکا یک عده کانگستر سیاسی را به کرایه گرفته تا نمایش محاکمه صدام را از هر نوع درسی برای جامعه تهی کرده و آن کیس را به انتقامجویی از یک فرد تقلیل دهند. استاندارد این نمایش انقدر پایین است که جمهوری اسلامی هم شکوائیه اش را در این رابطه ارائه میدهد. سناریو نویسان این نمایش یک کیس بی خطر در رابطه با جرائم صدام، کشتار دجیل در سال 1982، را انتخاب کرده اند تا او را سریع محکوم کرده و از علنی شدن همکاری کشورهای غربی با جنایات او جلوگیری کنند. علت عدم طرح فاجعه بمباران حلبچه که طی آن هزاران انسان بیگناه کشته شدند از این زاویه است. در رابطه با بمباران شیمیایی حلبچه، شرکت ها و دولتهای غربی و گروههای سیاسی حکم شده کنونی بر عراق همگی به نوعی درگیر بودند. نمی تواند به آن واقعه پرداخت و اشاره ای به نقش دولتهای غربی و جریانات سیاسی حاکم شده امروزی بر بغداد نکرد. مقامات واشنگتن دوست ندارند مردم از روند محاکمه صدام درس بگیرند و دوست دشمنان خود را خوب بشناسند.

درسهایی که از یک محاکمه بایستی گرفت

صدام نمایند یک سیستم فکری معین، یک جنبش وسیع، یعنی ناسیونالیسم قومی است. ناسیونالیسم قومی عرب فلسفه ای است که خود محصول قلدری و سیاست های سرمایه دارانه قدرتهای اروپائی و آمریکائی در خاورمیانه است. همچنانکه ناسیونالیسم در اروپا موجب رشد صهیونیسم شد و صهیونیسم عده حقارتپاش را بر سر مردم فلسطین خالی کرد، دخالتگری کشورهای غربی در خاورمیانه هم رشد ناسیونالیسم قومی عرب از نوع حزب بعث را به دنبال داشت. حزب بعث هم عده هایش را بر سر مردم کردستان فروریخت. سیاست امروزی آمریکا باعث تکرار این سیکل میشود. محاکمه صدام به سبک آمریکا ممکن است باعث نابودی فیزیکی او بشود؛ ممکن است موجبات تسکین عده ای

است که حقوق انسان در آن جامعه بر مبنای حق فردی شهروندان در نظر گرفته نمی شود بلکه این تقسیم بندی قدرت را در میان رهبران اقوام و مذاهب تقسیم کرده اند. طراحان اصلی محاکمه صدام خود در عرض دو سال به اندازه سی سال حکومت صدام انسان کشته و آواره کرده اند. به این معنا یک تبهکار سیاسی توسط عده ای تبهکارتر از خودش محاکمه میشود. پروسه محاکمه صدام پروسه رقابت میان نیروهای سیاسی جنایتکار است. نمی توان آنرا اجرای عدالت نام نهاد.

نمایش محاکمه صدام حسین در حقیقت قرار است همان هدفی را تعقیب کند که جنگ بر علیه عراق به دنبالش بود؛ هدف، تحمیل "نظم نوین جهانی" است. محاکمه صدام قرار است این پیام را در دنیا منعکس کند که آمریکا قدرتی است که میتواند، تمام قوانین بین المللی، علیرغم اینکه توسط خودشان نوشته شده، را دوریزند؛ پرونده بسازد، کشوری را به خاک سیاه بنشانند، در همان حال عده ای از اهالی آن کشور را به کرایه بگیرد و خیمه شب بازی محاکمه رئیس جمهورشان را توسط "خودشان" راه بیندازد. این شیوه سیاست یک قلدری آشکار است. یک جانی پر قدرت دارد یک جانی ضعیفتر را قربانی میکند تا ناظرین دیگر قدرت بازو و درجه شقاوت او را دیده و از او حساب ببرند و حاضر شوند به او باج بدهند.

سناریو محاکمه صدام این امکان را فراهم کرده است تا کسانی که تاریخشان تماما عداوت با آزادی و عدالت، کوتاهیهای بیشمار، جنگهای ویرانگر فراوان و حمایت مستمر از دیکتاتورها بوده است، اکنون قیافیه ناجی عدالتخواه بخود بگیرند. در آن سالهایی که صدام حسین با خیال آسود، و در نهایت قدرت گروه گروه انسان را فدای عرق ملی و جاه طلبی اش کرد، از هر نظر از جانب دولت آمریکا مورد حمایت بود. امروز قرعه به اسم او در آمده است تا سرنوشت تلخش مایه عبرت دیگران شود. کسانی که 12 سال تمام با اعمال محاصره اقتصادی، باعث مرگ هزاران کودک، زن و مرد در عراق شدند اکنون

نمایشی که برچسب "محاکمه صدام حسین" به آن زده شده است، تکرار سناریویی است که طی آن مجرم اصلی یکی از نوچه های نگون بختش را بقصد زهر چشم گرفتن از دیگران لت و پار می کند. این سناریو البته، نمی تواند بهانه ای برای نادیده گرفتن جرائم صدام حسین باشد. صدام حسین یکی ده ها حاکم جنایت پیشه روی زمین است که مستحق محاکمه عادلانه میباشد. اما متأسفانه نامبرده توسط مردم آزادیخواه و رفاه طلب گرفتار نشد. بلکه نیرویی نمایش محاکمه او را سازمان داده است که نه تنها ارباب صدام بوده بلکه سابقه و ابعاد جنایتش از صدام بیشتر است. به همین علت نمایش محاکمه صدام حسین هیچ ربطی به اجرای عدالت و قانون ندارد. بلکه برعکس، گوشه ای از بی عدالتی در دنیای امروز را نشان میدهد. همان کسانی که در اوج قدرت صدام حسین، او را از نظر سیاسی، تسلیحاتی و اطلاعاتی حمایت میکردند، امروز او را برای عبرت رقبایشان سلاخی میکنند. سرنوشت صدام در این نمایش ممکن است که باعث تسکین عده زیادی از مردم عراق که سالها تحت فشار رژیم ناسیونالیست و قومگرای بعث بوده اند، شود، اما اگر انسان از زاویه یک فرد عادی مظلوم و تحقیر شده، و یا یک فعال سیاسی قومگرا و یا مذهبی که در فکر انتقامجویی است، به قضیه نگاه نکند، اهداف این نمایش را بخوبی شناسائی خواهد کرد.

هدف از "محاکمه" صدام هدف از این نمایش برخلاف تبلیغات رسانه های بورژوایی، اجرای عدالت و یا تلاش برای ساختن دمکراسی نیست، بلکه ایجاد رعب و قترقترتی در نیاست. صدام توسط کسانی که بازخواست کشیده شده است که کارنامه شان از او سیاه تر است. اگر صدام خود را نماینده "ملت عرب" مستقل از تعلقات دینیشان میدانست، مدعی العموم امروزی عراق، آن جامعه را به زیرمجموعه های کوچکتری نظیر شیعه، سنی، کرد، ترکمن آشوری و کلدانی تقسیم کرده است. معنای عملی این تقسیم بندی این

معنای فدرالیسم در عراق تقسیم قدرت و ثروت جامعه میان رهبران قومی و مذهبی است



(مصاحبه با ینار محمد)

ینار محمد عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری و رئیس "سازمان آزادی زن عراق" است. او تازگی از بغداد به کانادا برگشته است. این مصاحبه توسط سعید کرامت برای کمونیست ماهانه ترتیب داده شده است.

ماهانه:

ینار محمد میتوانید یک تصویر کلی راجع به زندگی روزمره مردم در عراق بدهید؟

ینار محمد:

مردم به یک معنا دارند زندگی‌شان را میکنند اما در یک شرایط رعب انگیز و تلخ مردم سر کار میروند اما کسی که صبح از خانه بیرون میرود مطمئن نیست که آیا به خانه بر میگردد یا نه. روزانه 8-9 انفجار در ساعات پر رفت و آمد روی میدهد. مردم بین آتش ارتش آمریکا و گروه‌های اسلامی و ناسیونالیست متخاصم گیر می افتند و جانشان را از دست میدهند. خیلی مواقع ستونهای نظامی آمریکا مانشینها و یا مردم عادی که به ستونشان نزدیک میشوند رازیر میگیرند یا هدف قرار

میدهند. علاوه بر این ناامنی، 75 درصد مردم بیکار هستند. دولت میزان بیکار را 25 درصد اعلام کرده است. آب آشامیدنی کافی وجود ندارد. امکانات بهداشتی بسیار محدود است. مردم از نبود برق رنج میبرند. کمبود برق بحدی است که بیمارستانها از امکان آزمایشهای ابتدائی در میمانند. به همین دلیل آزمایشگاههای خصوصی رو به رونق گذاشته اند. در این رابطه اعتراضات مردم در نقاط مختلف عراق در جریان است.

ماهانه:

احزاب اصلی در صحنه سیاسی عراق کدامها هستند و از نظر پایگاه اجتماعی در چه موقعیتی قرار دارد؟

ینار محمد:

احزاب متعددی در صحنه سیاسی عراق فعال هستند که هر کدام یک سر و صد سودا دارند. مثلا حزب دعو، شورای انقلاب اسلامی عراق و احزاب ناسیونالیست کرد هستند. حزب دعو و شورای انقلاب اسلامی مورد حمایت جمهوری اسلامی بوده اند. احزاب کرد هم به همین شیوه هم از حمایت جمهوری اسلامی و هم کشورهای سوریه و ترکیه در مقاطع مختلف بوده اند. اکنون هم

همگی زیر چتر حمایت آمریکا هستند. اید علوی تاریخا همکار و مورد حمایت سازمانهای جاسوسی امریکا و انگیس بوده است. اکنون برای خودش حزبی سر هم بندی کرده است. احمد چلبی که زمانی امید پنتاگون بود و رسانه های غربی او را رئیس آینده عراق معرفی میکردند اکنون بخاطر اینکه کنار گذاشته نشود به لیست جریانات شیعه اسلامی پیوسته است. (بیرون آمده) از نظر اجتماعی همه این احزاب سمبل شقاوت و رقابت برای دست انداختن به ثروت جامعه هستند. رهبری هر حزبی نقش باندی را دارد که فقط به فکر چپاول برای خودشان هستند. بعنوان نمونه خانواده عبدالعزیز حکیم زمین های فراوانی در اطراف نجف تصاحب کرده اند که یاد آور کاخها و املاک صدام حسین است. چلبی در دولت قبلی وزیر دارایی بود که رسواییهای مالی اش به حدی بود که حتی از جانب آمریکائیا مورد اعتراض قرار گرفت. اینها فقط نمونه های علنی هستند. از بالا تا پائین مقامات حزبی در قدرت مسابقه جیب پرکنی در جریان است. و تنفر از آنها رو به افزایش است. بعنوان نمونه در شهر نجف، علیرغم تبلیغات احزاب شیعه و فراخوان آیت الله سیستانی، 45 درصد افراد واجد شرایط، در انتخابات قانون اساسی شرکت نکردند.

درمقابل همه این احزاب مرتجع، حزب کمونیست کارگری عراق وجود دارد که از جدایی دین از دولت، برابری حقوقی زن و مرد، رفاه اجتماعی و مدنیت جامعه دفاع میکند. این حزب خواهان خروج نیروهای آمریکایی از عراق و تشکیل یک دولت غیر قومی غیر مذهبی است. برای تحقق این امر حزب ما فراخوان تشکیل "کنگره آزادی عراق"

را داده است. تا کنون تشکلات و شخصیت های سکولار زیادی به این کنگره پیوسته اند. علاوه بر این حزب کمونیست کارگری نقش زیادی در سازماندهی مبارزات کارگران، زنان و توده های مردم داشته است.

ماهانه:

اما، ینار احساس میکنم که هنوز نیروهای سیاسی دیگر بخصوص آمریکائیا فشار حزب را احساس نمی کنند. یا به بیان دیگر رشد حزب کند به نظر میرسد.

ینار محمد:

این یک واقعیت است. اما بایستی توجه داشت جامعه عراق یک جامعه نرمال نیست. کمونیست ها در متن یک جامعه مدنی میتوانند رشد کنند. اما در عراق شیرازه جامعه از هم پاشیده شده است. مردم با وجود اینکه شام شب ندارند، به آن کمتر فکر میکنند. بجای فکر کردن به نان، به جان فکر میکنند. نه در خیابان، نه در محل کار و نه در مدرسه کسی امنیت ندارد. ناامنی ای که آمریکایی ها و احزاب اسلامی و قومی ایجاد کرده اند تنها یک گوشه از سناریو سیاه عراق است. تنها فعالین سیاسی نیستند که امنیت ندارد. کودک دزدی و زن ربایی به منظور تحت فشار قرار دادن خانواده و گرفتن باج یک پدیده بزرگ در جامعه عراق است. به این دلایل مردم جرات نمی کنند براحتی از بیرون بیایند. امکان فکر کردن و در پیش گرفتن اقدامی برای تغییر زندگی‌شان ندارند. به همین دلیل علیرغم فقر و فلاکت، اعتراضات اجتماعی توده ای کمی صورت میگیرد. در خیابان هر آن ممکن است ماشین کنار دستت منفجر شود. کسی احساس امنیت نمی کند. با وجود این ←

چه خلافی مرتکب شده، چرا مرتکب شده، و چه اقداماتی باید در پیش گرفت تا رهبران سیاسی آینده آن خلاقها را مرتکب نشوند. صدام حسین و آن دسته از سران جمهوری اسلامی که دستشان به خون آغشته است را باید از محبت جامعه محروم کرد و در عین حال تشویق به مصالحه با محققین کرد تا تفکرشان، رفتارشان و جنبششان مورد مطالعه قرار گیرد و به وسیله آن مطالعات آگاهی عمومی در مقابل تفکرات قومی و مذهبی بالا برده شود.

مفیدتر از کشتن آن فرد است. بعلاوه در جامعه ای که مجازات اعدام وجود نداشته باشد طبقات محروم جامعه بیشتری سود را از آن خواهند برد. زیرا اکثر اعدامی ها از این طبقه هستند. ممنوعیت مجازات اعدام بعنوان یک ارزش انسانی، بایستی حتی شامل جنایتکارانی مثل صدام حسین و رهبران جمهوری اسلامی بشود.

پرنسبب انسانی حکم میکند که در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، حکام جدید بجای دامن زدن به فرهنگ انتقام، با محاکمه علنی و عادلانه سران درجه یک جمهوری اسلامی یک فرهنگ نوین و پیشرفته انسانی به جامعه عرضه کنند شود. هدف از محاکمه نباید کشتار و انتقامجویی باشد. بلکه باید تلاش کرد که برای مردم روشن شود که متهم

به یک درجه ای امکان مانور و ابراز وجود بیشتر خواهد داشت؛ کارگر بدون ترس از اعدام به فقر تحصیل شده به جامعه اعتراض خواهد کرد.

پرونده صدام حسین بهترین کیسی است که بایستی برای لغو مجازات اعدام از آن استفاده کرد. زیرا گذشت از اعدام کسانی که تصادفا و یا زیر فشارهای مختلف اجتماعی و روانی مرتکب جنایت شده اند کار آسانی است، مبارزه علیه مجازات اعدام آجا جدی میشود که پای جنایتکارانی چون صدام و خامنه ای و امثال آنها به میان میآید و همانجا باید بر لغو مجازات اعدام با فشرده و اتفاقا در همین موارد وجود یک جنایتکار زنده در زندان و آموزش جامعه از راه افشای همه جانبه و مکرر جنایات او، برای حفظ جامعه از تکرار آن جنایات بسیار

از نظر انسان متمدن و مسئول، اما، اعدام صدام حسین به ضرر مردم عراق و حتی جامعه بشری است. به دلایل متعدد: کشتن صدام هیچ از دست رفته ای را به کانون خانواده اش باز نخواهد گرداند. علاوه بر این، بقول منصور حکمت، اعدام یک قتل عمد نقشه مند توسط دولت‌هاست. هر قتلی قتل‌های دیگری را به دنبال خواهد آورد. لازم است در یک جایی نقطه پایانی بر این سیکل آتمکشی نهاد. با ممانعت از حکم اعدام صدام، میتوان لغو مجازات اعدام را در عراق قانونی کرد. اگر در عراق مجازات اعدام لغو شود، باعث بالا رفتن توقع مردم منطقه خاورمیانه در این رابطه خواهد شد. در جامعه ای که حکم مجازات اعدام وجود نداشته باشد، انسان



فرانسه عصیان، شورش، ... قیام!

امان کفا

خواهان دستگیری، دیپورت و اخراج بلافاصله "خارجیان" شود. سخنان سارکوزی از یک طرف مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت، حتی ژاک شیراک هم به صف منتقدین پیوست. اما از طرف دیگر این سخنان بیان واقعی سیاستهای راست جامعه بود، بطوریکه لو فیگارو در سرمقاله خود در 31 اکتبر نوشت: "صحبت‌های سارکوزی شکلی نسنجیده داشت و نگرانی‌هایی را در محافل دست راستی باعث شد، ولی محتوایش درست بود!"

اتحادیه سازمان‌های اسلامی فرانسه طی فتوایی، هرگونه شرکت و حضور در عصیانها را غیرشرعی اعلام کرد. پلیس ضدشورش اعزام و حکومت نظامی اعلام شد. اما دامنه عصیانها گسترش یافت و تصویر دولت "مردمی" فرانسه و "مهد تمن" بسرعت شکسته شد.

کل میبیا بکار گرفته شد و به ناآرامیها جلوه ای محدود به فرانسه داده شد.

2 جوان هرلسان از پلیس، که به یک برق خانه در حوالی کلیشی-سو-یوا پناه برده بودند، را برق میگیرد و کشته میشوند. این آن جرقه ای بود که عامل اصلی عصیان‌های فرانسه معرفی شد. اینکه دو جوان "فرانسوی الاصل" نبودند، اینکه "سفید پوست" نبودند، و اینکه این واقعه در محله فقیرنشین و "خارجی و مهاجر" نشین اتفاق افتاد، جلگلی مختصات ماهیت عصیانها معرفی شدند.

دولت اعلام کرد که سرکوب سریع و برقراری "نظم و قانون" محور سیاستش در مقابل عصیانهاست. سوزاندن و به آتش کشیدن رستوران مکنونالد، اتوبوس، اتومبیل‌های سواری و ... بهانه ای بود برای نیکولاس سارکوزی (وزیر دولت و به احتمال زیاد کاندید ریاست جمهوری آتی فرانسه) تا با خشم علیه "اشغالهای" جامعه سخن بگوید و

که از اول گفته بودم ریشه مشکل ما در فرانسه در سیاست نامقبول در قبال مهاجران و خارجیها نهفته است" و از طرف دیگر در داخل جامعه، جوان یکی از محله های فقیرنشین پاریس میگوید "من پوستم سفید نیست و پدر و مادرم متولد فرانسه نیستند، اما خودم حاضرم جانم را برای فرانسه بدهم".

مسلمها درصد بیکاری در میان "خارجی"های فرانسه بیشتر و درصد بالایی از ثروت جامعه در دست "سفید پوست" هاست، و یا حتی اینکه "تند گویی"های سارکوزی هم در تشدید شرایط اعتراض مؤثر بوده و ... همگی اینها مشهوداتی کاملاً واقعی هستند اما توضیح عصیانهای اخیر فرانسه در قالب فرانسه محدود و ناکافی است. چراکه توضیح قابل قبولی برای گسترش عصیانها و لبریز شدن آن در آلمان، اسپانیا و یا بلژیک (همانطور که اتفاق افتاد) نمیدهند.

این عصیانها در خلأ اتفاق نیفتادند، اتفاقاتی که بهیچوجه فرانسوی نیستند: سرمایه مشکل دارد، نیروی کار موجود در جامعه برای سرمایه حی و حاضر قابل هضم نیست. نیاز واقعی سرمایه، سرکوب و عقب راندن طبقه کارگر، این فراهم آورنده کالای نیروی کار است. سرمایه در فرانسه باید سدی جدی در مقابل این طبقه ببندد. فرانسه تنها طی همین

تئورهای مقالات صفحه های اول جراید از نقل قولهایی پر شدند از زبان عصیانگران مبنی بر اینکه "فرانسه از ما منتظر است و ما از فرانسه". گفتند که ده درصد جمعیت فرانسه خارجی است، و فرانسه نتوانسته سیاست انتگراسیون درستی را اتخاذ کند. راست انگلیس و آمریکا به دولت فرانسه فخرفروشی کردند، و نشریه اکنومیست 19 نوامبر از مراکز عربی در آمریکا نقل میکند که انتگراسیون در آنجا (نسبت به فرانسه با آنهمه ادعایی که دارد) چنان بهتر انجام شده است که این نوع شورشها در آمریکا اتفاق نخواهد افتاد.

دولت فرانسه و سیاستهایش منحصر به فرد و خاص نشان داده شدند تا مشکل بنیادی تری را پوشیده نگه دارند. ایرادها هم به همان اندازه جزئی و محدود نشان داده شدند. "در پارلمان فرانسه بر خلاف مثلاً انگلیس، همه سفید پوست هستند" و یا "در فرانسه تعداد مراکز و جماعت‌هایی که احساس دخالت به مهاجرین بدهند کم و محدود است" (اکنومیست 12 نوامبر) و یا در فرانسه وجود قوانینی نظیر منع حجاب کودکان در مدارس، به این معنی است که بهای لازم به اسلام داده نشده و ...

"خارجی" کردن عصیانها، دست و بال احزاب راست افراطی و ناسیونالیست فرانسه را بازتر کرد. از یک طرف، لوپن برای نمونه، اعلام داشت که: "من

شیعه و سنی هستند. مثلاً یک انسان سکولار یا متعلق به ادیان دیگر حتی اگر نابغه بی همتای روی کره زمین باشد، مادام جزو یکی از آن گروههای قومی یا مذهبی نیست، نمی تواند پست مهم دولتی احراز کند. این تبعیض در دنیای مدنی یک تبعیض نژاد پرستانه است. خلاصه کنم، در سیستم فدراتیو عراق از حقوق شهروندی و قدرت دولت مرکزی کاسته شده و به رهبران قبایل و مذاهب تقویض شده است. اصلاً کانسیت شهروندی از عراق رخت بر بسته است. تو یا شیعه

نامیده میشوی، یا سنی یا کرد یا عرب. مردم را وادار کرده اند بجای فکر کردن به بیمه بیکاری، بهداشت، آموزش همگانی و دستمزد کافی، به قومیت و یا مذهبشان فکر کنند. بعبارت دیگر فدرالیسم طبقه کارگر عراق را تقسیم کرده است. کاری کرده اند که کارگر بصره ای با کارگر اهل اربیل احساس هم سرنوشتی نکند.

کشور را به مناطق فدرال تقسیم بندی میکند، بسیار مورد توجه بعضی از محافل ایرانی است و آتر اقمی به جلو میدانند. میگویند قدرت دولت مرکزی کمتر شده و دولتهای محلی اختیارات بیشتری دارند. نظرت در این مورد چیست؟

پناز محمد:

اتفاقاً همان بند جامعه را به عصر ملوک الطوایفی برگردانده است. در عصر ملوک الطوایفی هم خوانین محلی اختیار تام در مورد جان و مال رعایایشان داشتند. این بسود خان منطقه بود. اما رعیت از کمترین حقوق برخوردار بود. فدرالیسم در عراق هم به این شیوه ثروت و قدرت جامعه را در میان رهبران قومی و مذهبی تقسیم و فقر و ناامنی را برای شهروندان به ارمان آورده است. رهبران قومی و مذهبی حق دارند نیروی میلیشایی خود را حفظ کنند، در ثروت حوزه تحت امر خود دخل و تصرف کنند. در آن سیستم فدرالی ریش سفیدان قومی و مذهبی مقامات دولتی را انتخاب میکنند. تنها اقوام و مذاهب دارای حقوق در قانون اساسی هم عرب، کرد،

نظر بکنیم، معنای دمکراسی یعنی اعمال اراده اکثریت مردم بر جامعه. اما آنچه در عراق میگذرد، اعمال اراده اسلحه و شقاوت بر مردم است. آمریکا که قویترین سلاحها را دارد حرف اول را میزند. احزاب و گروههایی که در نوشتن قانون اساسی عراق دخالت داشتند منعکس کننده اراده مردم نیستند بلکه بیانگر اراده آمریکا هستند. آمریکا یک نیروی اشغالگر است. یک نیروی اشغالگر مشروعیت ندارد که سرنوشت آینده جامعه ای را تعیین کند.

علاوه بر این، قانون اساسی کنونی عراق به مراتب از قانون اساسی صدام حسین ارتجاعی تر است. طبق این قانون اساسی، هیچ قانونی در سطح کشور که با اصول اسلامی مغایرت داشته باشد نباید به تصویب برسد. همین بند راه را بر هر گونه آزادیخواهی و قانون مترقی بسته است. در رابطه با قانون خانواده و حقوق زنان، قانون اساسی حزب بعث بسیار پیشرفته تر بود.

ماهانه:

آن بندی از قانون اساسی عراق که

هر جا اعتراض اجتماعی شکل گرفته، کادرهای حزب ما نقش ارزنده ای ایفا کرده اند. هنگامی که تلویزیونهای نظیر الجزیره و یا العربیه با سه جریان سیاسی مصاحبه یا جدل میگذارند یک طرف ما هستیم مشکل دیگری که داریم کمبود امکانات مالی است. پول به اندازه کافی برای راه انداختن میبای مؤثر نداریم و حتی نمی توانیم زندگی تعدادی کافی از کادرهایمان را تامین کنیم که فعالیت های حزب را پیش ببرند و دیگران فشارمان را احساس نکنند. درحالیکه جریانی مثل مقتدا صدر با پول جمهوری اسلامی هزاران جوان رازیر چتر خود می آورد و با آنها سرو صداهار میندازد.

ماهانه:

چه دلیلی داشت که حزب کمونیست کارگری عراق به مردم فراخوان داد که در انتخابات برای قانون اساسی شرکت نکنند؟ آیا نمی توان این را به حساب عدم شرکت شما در پروسه دمکراسی گذاشت؟

پناز محمد:

حال اگر از نقد ما به دمکراسی صرف



در دفاع از امامها در سوئد جر زدن جایز نیست!

مصطفی اسدپور

عقب صورت میگیرد، چرا که کسی تا بحال امامی را ساکن کمپهای پناهنگی، در حال دوندگی بدنبال اجازه اقامت، عرقریزان در حال تکمیل پرونده و کیس پناهنگی، در حال زندگی مخفی، در حین کار سیاه و دربدری معمول پناهجویی ندیده است. نام این جماعت در لیست اداره کار شهر مربوطه ثبت نیست و با این حال هرگز امامی در گوشه خیابان جزو بیخانمانها هم مشاهده نشده است. اما هر چه هم دنبال این رشته را در دفاتر مالیاتی و غیره بگیرید، چیزی از "مفید" بودن و "ازحتمکش" بودن این امامها کم نمیکند. اینها تخم اسلام میفشانند و جمعیت الله اکبر گور را افزون مینمایند. این در چشم دولت فائده سوند و جریانات اسلامی محترم نگریسته میشود. این يك معامله پایاپای حساب شده است که طرفین هوای همدیگر را دارند و بیجهت پا روی دم دیگری نمیگذارند. دولت سوئد بیجهت بر خلاف روابط همیشه حسنه، در پی آنست که از آب گل آلود ماهی بگیرد!

امامهای خوشبخت

برای ممانعت از تلخی احتمالی مزاج خواننده این سطور لازم است به آگاهی برسام لزومی به دل سوزاندن برای این امامها وجود ندارد. اینها هر چند در غربت بار جهاد مرارت آمیزی را بر دوش میکشند اما در عین حال جزء خوشبختهای صنف خود بحساب میآیند. این امامها از برکات کشف حجاب در ممالک کفر، بخصوص در مناطق

دولت سوئد به آخوند (امام)های ساکن در این کشور بند کرده است. این امامها باید در يك دوره آموزشی در زمینه علوم اجتماعی و آشنایی با قوانین جاری کشور شرکت نمایند. این زورگویی است و موجه نیست!

پیشینه این تصمیم به نتایج چند مورد نظرسنجی عمومی برمیگردد. طی این همه پرسی ها قریب به دو سوم مردم سوئد نسبت به مسلمانان ساکن این کشور اظهار بدبینی کرده اند. بخش قابل توجهی از مردم به این همزیستی بدبین و درصد بالایی از حضور مسلمانان در جامعه خویش ترس به دل دارند. گمان می رود قوانین اسلامی مربوط به زنان تا قتلهای ناموسی و تا عملیات تروریستی بمبگذاریهای انتحاری و دلایل مشابه در ایجاد این فضا نقش داشته اند. در چاره جویی به همین اوضاع است که دولت سوئد بخشا به سراغ امامهای ساکن و "شاغل" در این کشور رفته است. گفته میشود این امامها با قصور در آموختن زبان این کشور و کسب آشنایی با قوانین و شرایط جدید میتوانسته اند تاثیر بهتری بجا بگذارند. دولت سوئد دبه در میآورد! طی سالهای اخیر سرعت چشمگیری به دامنه گروه و قبیله امامها در کشورهای مختلف اروپایی و از جمله سوئد اضافه شده است. اینها را از درب عقب "وارد" میکنند. نان و آب و مسکن و "شغل" و محراب اینها و حتی مستمعین و پیروانشان از قبل مهیاست و دو دستی تقدیمشان میگردند. خیرمقدم اینها از درب

گرمسیرتر آن بهره مندند! آزادیهای "بی بند و بار" و فراوان، مثلا در زمینه کالبهایی تلویزیونی تسهیلات قابل توجهی در اختیارشان قرار میدهد. تازه اینها جزو "مزایا"ست و گر نه خود شغل و کار و کاسبیشان کمتر وسوسه انگیز نیست. تصور نوق زدگی این "عالمان" ایدا نباید دشوار باشد. در دل اروپای مدرن قرن بیست و یک، در يك قلمی مزار ولتر و روسو، وارثان انقلاب کبیر فرانسه در حکومت داوطلبانه و در يك هزار بلندگو وعظ این امامها "اندر باب روسری" برای "دختران کم عقل تر از پسران خردسال" را با نام نامی "فرهنگ و تمدن" برده مینمایند. هر چه کم در شهرک محل تولد مربوطه، داش داش و تسبیح این امامها و علما به مسخره گرفته شود، اینها را در اروپا دست کم نگیرید. اینها از "تیول" برخوردارند. گام به گام هر چه گتوهای مهاجر نشین شکل میگیرد، درست به همان اندازه "فرهنگ پروری" حکومتها در دایر کردن مساجد و مدارس مذهبی افزون میگردد. به همین اندازه در مدارس این مناطق - از جمله - کلاسهای شنا و موسیقی برای دختران به نفع کلاسهای آموزش زبان عربی اسیر "صرفه جویی" میگردد. مدارس دولتی به توجه عالی خود به صرف گوشت نجح اسلامی، به ظرفیت بالای تحملشان در مورد حجاب دختر بچه ها، به قابلیت های تازه کشف شده خود در "میانجیگری" میان دختران نوجوان عاصی از بدرفتاری در خانواده و والدین این دختران؛ به خود میبالند. مدارس مربوطه در مقابل لیست خواستهای پایان ناپذیر و پرخرج اسلامیون از جمله برای نمازخانه و امثالهم در محیط مدارس به تنگنا افتاده اند. مدارس خصوصی مذهبی که عمدتا با کمک هزینه های خود دولت اداره میشوند تنها میتواند يك فاجعه نامیده گردد. بارها حاصل تحقیقات نیمه مخفی ژورنالیستی در مورد این مدارس، بخاطر وضعیت اسفناک بهداشتی،

آموزشهای مذهبی خالص به ضرر آموزشهای پایه علمی، و بخاطر بدرفتاری و تنبیه بدنی موجب رسوایی ادارات دولتی گشته اند. خود را جای آخوند مسجد محل بگذارید، در جایی که آراء شهروندان مبنای اولیه دمکراسی و سیستم حکومتی باید بحساب بیاید، ایشان بدون کوچکترین زحمتی به سخنگوی طبیعی جمعیت "مسلمان" منتسب و منتخب میگردند. ایشان متولی زن و مرد و کودک، در امور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خیل مردمی هستند که کسی لازم نمیداند به خود این مردم در دل اروپا ارجاعی داشته باشد. همه اینها ماحصل ساده سیاست "تولید و بازتولید" شهروندان درجه دوم از جمعیت مهاجر است. مشکل قضیه آنجاست که عواقب و نتایج آن از گتوها و چهارچوب مطلوب این سیاست شروع به سرریز کرده است. هر چه هست به شما اطمینان میدهم هر چه که تمدن و انسانیت و مدرنیسم و فرهنگ قربانی گردد، این حضرات در عاقبت بسر میبرند. الحمدلله! خیل امامها و مساجد و تکایا، نظرسنجی ها و بدبینی و حتی مساله انگشت اتهام و تقصیر بسوی اینها هیچکدام تازگی ندارد و منحصر به کشور سوئد نیست. همینگونه نظرسنجی ها و همینگونه نتیجه گیریها و همین کلاسهای آموزشی برای امامان مدتی قیلتز در فرانسه و انگلیس هم در سر تیزر اخبار قرار گرفتند. چندی پیش نظرسنجی مشابهی دال بر بیم مردم دانمارک نسبت به خطر مسلمانان برای خلوص نژادی در این کشور، راه به رسانه ها گشود! مستقل از نفس چندوچون اینگونه نظرسنجی ها، بدبینی و بیم و نگرانی مردم غربی يك واقعیت غیر قابل چشم پوشی است. بیش از یکدهه سیاست نسبیبت فرهنگی این کشورها و سیاست عملیشان در مورد جمعیت مهاجر است که اکنون به ثمر نشسته است. "انست بر قضا" عواقب این سیاست دارد گریبان ←

فرانسه را برجسته میکند زمان و شرایط وقوع آن است و به همین اعتبار نیاز به پرچم کارگری بمراتب محسوس تر است. این همان دوره ای است که راست جامعه میخواد به هر ترتیبی مهر خود را بر روندهای جاری جامعه بکوبد و اگر طبقه کارگرنام خود و با پرچم مستقل طبقاتی خود ظاهر نشود، بورژوازی موفق در خواهد آمد و ناسیونالیسم و مذهب و قومپرستی دست بالا پیدا خواهند کرد.

به قول مرات سلبک، یکی از ساکنین کلیشی-سوجوآ، "ما فقط میخوایم بجای عرب و یا سیاه بودن، همچون انسان برسمیت شناخته شویم. همه ما خواهان ساختن مساجد نو و جدید نیستیم، چه بسا که این تنها برای تعداد بسیار محدودی اهمیت دارد - گرچه که این تنها کاری است که دولت انجام میدهد". این چنین عصیانهایی باز هم اتفاق خواهد افتاد؛ چونکه بخشی و بازتابی از اعتراض اجتماعی در جامعه سرمایه داری است. آنچه عصیان اخیر در

دولت (از جمله بیکاری) در تظاهراتها شرکت کردند. عصیانهای 27 اکتبر 2005 بی پشتوانه نبودند. جامعه تحت تاثیر فضای اعتراضی بود. اعتراضاتی که بیشتر هم وجود خود را در اعتراض به راست و دولت شیراک در عرصه های گوناگون، نظیر رأی علیه قانون اساسی اروپا بیان کرده بود. حمله شدید دولت، در عین حال نشانگر تصمیم راست جامعه برای مقابله با گسترش این فضای اعتراضی بود.

سال 2005 دستخوش اعتراضات وسیعی بوده است. در ژانویه سرتاسر فرانسه شاهد سه روز اعتصاب پی در پی کارگران علیه تصمیم دولت برای حمله به 35 ساعت کار در هفته بود. یکماه بعد، در فوریه، تظاهرات وسیع چنددهزار نفره بوقوع پیوست. در چهارم همان ماه اکتبر، اعتصاب عمومی شکل گرفت و یک میلیون نفر (بنا بر تخمین های اتحادیه ها) در سراسر فرانسه علیه سیاستهای اقتصادی

و چه بسا خونین را به غرب، به کل این جوامع و نه تنها دولتهای آنها، تحمیل خواهد کرد. دنیای غرب بزودی در خواهد یافت که سرمایه ریزی جمهوری اسلامی در پروراندن جریانات اسلامی برادر، در پرورش اسلام سیاسی مدعی و متعزز، بسیار فراتر از آنچه است که بن لادن از آل سعود به آن مشغول بوده است.

باید به استقبال این مصاف رفت. باید برای آن تدارک دید. نباید گذاشت صحنه رود رویی های مورد عراق تکرار گردد. نباید گذاشت اسلام را در اروپا باز از زیر ضرب بدر ببرند. آنها اگر پرونده اتمی دارند ما پرونده اسلام سیاسی را با اتکا به تجربه زنده خود مردم باید به آن الصاق کنیم. نقش مردم آزاده ایران، چه مهاجرین و چه ساکنین داخل کشور، در کشمکش جاری بسیار مهم است. پرچم خلع ید از جمهوری اسلامی و تمام هیبت سرنگونی کامل جمهوری اسلامی و خلع ید کامل از اسلام میتواند و باید بیشترین گوش شنوا را بخود اختصاص دهد. مردم ایران با سرنگونی جمهوری اسلامی جهانی را از چنگ مخوف اسلام سیاسی بدر خواهند آورد.

شهروند اروپایی دارد چشم به يك مصاف پر پیچ و خم در حیات خویش باز میکند و دولتهای مربوطه هنوز هم علاقه دارند که خاک به چشم آنها بیاشند. در این میان امامان را البته با تقبل ایاب و ذهاب و البته با تهیه جای و حلویت مجانی میتوان به پای کلاسهای آموزش علوم اجتماعی کشاند. اما کور خوانده اگر کسی فکر کند خواهد توانست چیزی در نیت و کارکرد و نقش اینها، و صد البته در تلقی خود از رسالتشان، تغییر دهد.

امامها و علوم اجتماعی و حلویت و جر زدن دولت سوئد را ننیده بگیرید. این امامها را باید خلع ید کرد و به کار مفید اجتماعی (البته عیبی ندارد با مزایای مورد استفاده فعلیشان!) گسیل داشت. اما مصاف با اسلام سیاسی به مصافهای مهم سیاسی و اجتماعی دنیای همین امروز جوامع غربی تعلق دارد. این مصاف با رویداد ۱۱ سپتامبر شتاب و ابعاد بزرگی به خود گرفت. بسیاری از دولتهای غربی سعی کرده اند ابعاد این مصاف را محدود سازند. باج دادن به این جریان و باز هم به ضرر جامعه مهاجر، از جمله سیاستهایی بوده که در پیش گرفته اند. اما پرونده اتمی ایران نقش قابله ای را بر نوش خواهد کشید که مصافی گسترده و سخت و اجتناب ناپذیر

حاصل ده پانزده سال اول کارکرد سیاست حاکم در این کشورها در عرصه های متعدد اکنون به ثمر نشسته است. به اندازه کافی پامنبرها تاثیر پذیرفته اند. نسل اول کودکتی که بدست این ماشین ایمان پرور سپرده شده بود اکنون نوجوان و در عرصه اجتماعی وارد شده است. شهروند اروپایی چشم باز کرده و در کنار خود، در مدارس خود، نوجوانان بزرگ شده در کشور خود را جلوی صفحه تلویزیون مشاهده میکند که با لهجه خوب انگلیسی و آلمانی و سوئدی از قتل ناموسی و فرمان قتل سلمان رشدی و قتل وان گوگ هلندی دفاع میکند! شهروند اروپایی چشم باز میکند و در مراسم عزای همسایه قربانی بمب انتحاری در متروی شهر شرکت میکند در حالی که بمبگذار نه از تهران و غزه و بیروت بلکه همسایه سالها آشنای دیروزی خود او بوده است. امروز دیگر عبارات مجازی فرهنگ و هیات و خلوتگاه روانی انسان و خدایگان مهربان، همگی مزخرفات گنگ و مشکوکی بیش نیستند. شهروندان اروپایی در پس فجایع ۱۱ سپتامبر و امثالهم با شبکه های بشدت منسجم سیاسی - مالی - فرهنگی - نظامی از نوع اسلامی آن خود را روبرو میبینند. میترسند. مشکوکنند. خود را فریب خورده میبایند.

خود آنها را هم میگیرد. منتهاست که بوی تعفن این سیاست و بیلان آن سر به فلک برداشته است. داستان به سیخ کشیدن "مسئول" و "مسئوبین" سر دراز خواهد داشت.

اسلام به یمن این سیاست و این "امام بیار و امام ببار"، به یمن ساختن و پرداختن پناهنده بعنوان شهروندان همیشه درجه دوم و همیشه "غربتی" این جوامع؛ برنده بزرگ این معرکه بوده است. زمانی اسلام در روسری سفید رنگ و بی آزار دخترک کوچکی بعلی خلاصه میشد. زمانی اسلام نیایش خلوت گونه در همزیستی گل و بلبلی میان فرهنگ همسایگانی با سلیقه های متفاوت جلوه گر میگردد. این دوران خیلی سریع سپری شد. شهروند این جوامع چشم به يك جریان هفتادساز باز کرده است. این فقط مساجد و منابر در هر کجایه برزن نیست، بلکه به همراه آن يك جریان اسلامی مدعی و طلبکار نیز هست که از مرده شوری و ختنه تا کنترل بر آموزش و پرورش و نظارت بر نمایش و هنر و موزیک را هم حیطه طبیعی دخالت خود قلمداد میکند. چند ماه پیش آخوندک مسجدی در محلات حاشیه ای شهر استکهلم کشیش کلیسای شهر را بخاطر وعظ "نامناسب" در مورد محمد پیغمبر، تا پای تهدید به ترور کشاند.

انجمن مارکس - حکمت برگزار میکند

ژانویه تا مارس ۲۰۰۶

فاتح شیخ

۱ - مارکس و تئوری کمونیسم

۲ - لنین و تئوری انقلاب

۳ - منصور حکمت و کمونیسم کارگری

کورس مدرسی

۱ - حزب، کمونیسم و مبارزه اقتصادی طبقه کارگر - بررسی انتقادی سنت های چپ و سندیکالیستی

۲ - حزب کمونیستی و سازمان های غیر حزبی و سازمان های توده ای

۳ - اصول سبک کار کمونیستی - سازمان، رهبری و مسئله حزب سیاسی - توده ای

تاریخ و محل جلسات متعاقبا اعلام خواهد شد.

www.marxhekmatsociety.com

marx.hekmat@gmail.com

"ماهانه" را بخوانید و آن را به فعالین کمونیست و به کانونهای فکری و سیاسی معرفی کنید!